

تبیین دیالکتیک فضا و مفهوم حق به شهر از منظر نظریه‌های انتقادی شهری

پویان مذهب^۱، سعید پیری^۲، حمیدرضا صباغی^۳، علیرضا استعلاجی^۴

چکیده

فضاهای شهری را نمی‌توان تنها بر ساخته‌ای طبیعی در بستر فرایند رشد و تکامل تاریخی شهرها در نظر گرفت؛ بلکه این فضاها همواره از طریق عوامل متعدد و چندگانه‌ای همچون سرمایه، سیاست و جامعه سازمان‌دهی مجدد و بازتولید می‌شوند. این در حالی است که امروزه با توجه به تسلط سیاست‌های نئولیبرالیستی و سرمایه محور بر فضاهای شهری، ابعاد اجتماعی تولید فضا نادیده گرفته شده است. از این رو این مقاله با ماهیت بنیادی مبتنی بر نظریه انتقادی شهری و با اتخاذ روشی توصیفی-تحلیلی کوشش کرده است تا با تبیین دیالکتیک فضایی در رابطه با نقش سیاست، سرمایه و اجتماع در تولید فضا، اثرات آنها را بر فضا و جامعه شهری آشکار سازد. شیوه گردآوری داده‌های پژوهش از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی است و تجزیه و تحلیل موضوعات با به‌کارگیری تحلیل‌های کیفی-انتقادی بر پایه نظریه انتقادی شهری صورت پذیرفته است. یافته‌های این تحقیق آشکار می‌سازد که سیاست‌های اقتصادی مسلط بر فضاهای اجتماعی شهرها، معضلاتی همچون بحران مسکن و کالایی شدن آن در بازار آزاد، سوداگری در بخش

۱- دانشجوی دکتری گروه شهرسازی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mozaheb.pouyan@gmail.com

۲- استادیار گروه معماری، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
saeidpiri@yahoo.com

۳- استادیار گروه شهرسازی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
h.r.sabaghi@iau-tnb.ac.ir

۴- استاد گروه جغرافیای انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
al_estelaji@yahoo.com

مستغلات شهری، تضعیف نقش دولت در برنامه‌ریزی فضایی و اجتماعی شهر، تشدید پدیده زاغه‌نشینی، حکمرانی محلی سرمایه محور، طبقاتی شدن جامعه، قطبی شدن فضای شهری و نیز نادیده انگاری مفهوم حق به شهر را در پی داشته است. در ادامه این پژوهش با به‌کارگیری نظریه حق به شهر لوفور و پیوند آن با مفهوم پراکسیس شهری به‌عنوان یک کنش اجتماعی به دنبال ارائه یکسری از راهبردهای اجتماع‌محور است و در پایان نتیجه می‌گیرد که کنش‌ها و مطالبه‌گری شهروندان در غالب یک سازمان‌یافتگی اجتماعی می‌تواند در مقابل این سیاست‌های اقتصادی سرمایه محور و مسلط بر فضاهای شهری یک راهبردی مؤثر و جایگزین باشد.

واژگان کلیدی: دیالکتیک فضا، نظریه انتقادی شهری، تولید فضا، حق به شهر، پراکسیس شهری

بیان مسئله

امروزه کلان‌شهرهای جهانی شاهد تسلط مخرب و همه‌جانبه سرمایه بر فضاهای خود هستند. این فرآیند چالش‌های عمده‌ای را در ابعاد فضایی و اجتماعی بر شهرها تحمیل کرده است. معضل زاغه‌ها در کنار سیاست‌های اعیان‌سازی، مبادلات سودآور زمین و املاک شهری، کالایی سازی مسکن، خصوصی‌سازی فضاهای عمومی، قطبی شدن فضا و انزوا و ازخودبیگانگی شهروندان نسبت به خود، فضا و جامعه بازتابی از این چالش‌های وضع موجود است. در چنین شهری، شهروندان به‌عنوان بازیگران اصلی از حق تسلط بر فضاهای زندگی روزمره محروم و نقش آنها در اثرگذاری بر این فضاها نادیده گرفته می‌شود. این در حالی است که شهرها به دلیل انباشت سرمایه و بازتولید آن در فضا، مفهوم خود را به ابزاری برای رقابت فضایی تغییر داده‌اند. آغاز تسلط سرمایه بر فضا را می‌توان از دهه ۷۰ میلادی با چرخش سرمایه‌داری صنعتی و تولیدی به سرمایه‌داری مالی تحت فرآیند جهانی‌سازی و همگام با رویکردهای نئولیبرالیستی در جهان جستجو کرد. اساس و بنیان رویکردهای نئولیبرالیستی بر زیر سؤال بردن سیاست‌های کینزی در آمریکا و خدمات رفاهی دولت‌های سوسیال‌دموکرات در اروپا که نقش دولت را در زمان‌های بحران اقتصادی برای حمایت از جامعه می‌دانستند؛ قرار گرفته است (برومهیل^۱، ۲۰۰۱). این سیاست‌ها تحت فرآیند جهانی‌سازی سعی کرده‌اند با صنعتی‌زدایی و

جابجایی کارخانه‌ها به جغرافیای جنوب جهانی به دلیل در دسترس بودن نیروی کار ارزان این تغییر را تسریع بخشند (هاروی^۱، ۲۰۰۷). نیاز سرمایه به تحمیل خود بر محیط‌های ساخته شده برای تولید ارزش اضافی از یک سو و نیاز به جستجوی مناطق سودآور جدید برای انباشت از سوی دیگر باعث شده است که سرمایه از مرزهای ملی به دنیای بدون مرز پیوسته در حرکت باشد (هسکت^۲، ۲۰۱۷). سیاست‌های مارگارات تاجر و دونالد ریگان در دهه ۸۰ میلادی شواهدی بر آغاز اجرای این سیاست‌ها در انگلستان و آمریکا و سرایت آن به سرتاسر جغرافیای جهانی تحت لوای فرآیند جهانی‌سازی است. اجرای این سیاست‌ها با همکاری سازمان‌های جهانی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی تا به امروز توسط دولت‌های نئولیبرال بی‌وقفه ادامه داشته است. این سیاست‌های اقتصادی با به حداقل رساندن وظایف دولت نسبت به جامعه و اگذاری سرنوشت جامعه به دست بازار آزاد همراه بود (حاتمی‌نژاد و فرجی، ۱۳۹۲).

نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی را می‌توان دو روی یک سکه دانست. دکترین نئولیبرالیسم به‌عنوان منطق اقتصادی و سیاسی غالب جهانی‌سازی برای دستیابی به شرایط رشد اقتصادی، با رد مداخله‌گرایی دولت، حمایت از مالکیت خصوصی، گسترش روابط بازار و محدودیت‌های اجتماعی همراه بوده است (هاوی، ۲۰۰۷). این نگرش اقتصادی در اصل مشروعیت بخشیدن به سلب مالکیت از اجتماعات بشری و تسلط بر منابع و فضاهای متعلق به آنان توسط نظام سرمایه‌داری غالب است. همان‌گونه که کاستلز می‌گوید: تسلط نظام اقتصادی، اساس سازمان‌دهی فضایی است (افروغ، ۱۳۹۴). تأثیرات این رویکرد نه تنها در ابعاد سیاسی و اقتصادی، بلکه در ابعاد مکانی و جغرافیایی نیز گسترش یافته است. در چند دهه اخیر شهرهای جهانی شاهد سرازیر شدن سرمایه جهت انباشت و بازتولید آن در فضاهای خود هستند. این حرکت سرمایه از بخش تولید به فضا سبب شده است تا ساختار فضایی شهرها دچار تغییرات گسترده‌ای در ابعاد فضایی، کالبدی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی خود بشوند. امروزه بیش از هر زمان دیگری در

^۱ - Harvey

^۲ - Heskett

تاریخ شهرها تحت تأثیر نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بین‌المللی قرار می‌گیرند و گفتمان نئولیبرال به‌طور فزاینده‌ای به گفتمان غالب در حوزه سیاست‌های شهری تبدیل می‌شود. جهانی‌سازی با ارزش‌های نئولیبرالی خود حتی بر حوزه برنامه‌ریزی معاصر نیز مسلط بوده است (گاندر و هیلر^۱، ۲۰۱۶). متأسفانه، مفاهیم برنامه‌ریزی در حال حاضر به اشتباه درک می‌شوند (آچه و همکاران^۲، ۲۰۰۸). این ایده که تنها به دنبال به حداکثر رساندن منفعت شخصی است؛ اساساً با هدف برنامه‌ریزی اجتماعی در تضاد است؛ زیرا برنامه‌ریزی، حداقل در کلام به منافع جمعی علاقه دارد (واتسون^۳، ۲۰۰۶). به‌طور مثال اثرات نگرش‌های نئولیبرالیستی دولت تاجر در انگلستان به‌صورت بحران مسکن در فضاهای شهری ظاهر شد. سیاست ساخت مسکن ارزان اجتماعی برای طبقات محروم شهری از دستور کار خارج و ایجاد مسکن در اختیار شرکت‌های ساخت‌وساز خصوصی و تعیین قیمت آن به بازار آزاد سپرده شد. نتیجه آن افزایش قیمت زمین شهری در انگلستان و به دنبال آن گران شدن مسکن بود. همچنین کاهش خدمات اجتماعی ارائه‌شده از سمت دولت او مانند جلوگیری از توسعه حمل‌ونقل عمومی ارزان، افزایش هزینه‌های بهداشت و آموزش با نگرش خصوصی‌سازی به این حوزه‌ها صورت گرفت. تاجر با انحلال شورای شهر لندن به‌عنوان یک نهاد مردمی، برنامه‌ریزی شهری اجتماعی را تضعیف و سرنوشت شهر را به دست رقابت فضایی شرکت‌های خصوصی سپرد (حاتمی نژاد و فرجی، ۱۳۹۲).

بی‌توجهی دولت‌ها به برنامه‌ریزی در بخش زمین و مسکن اجتماعی، معضل زاغه‌نشینی و کاهش خدمات رفاهی در کنار خصوصی‌سازی و تجاری‌سازی گسترده فضا، به‌وضوح تضعیف نقش برنامه‌ریزی برای ارتقای کیفیت زندگی ساکنان شهر را نشان می‌دهد. گواه این ادعا زندگی یک میلیارد نفر از مردم سیاره ما در محله‌های فقیرنشین و زاغه‌ها است. این در حالی است که طبق اعلام سازمان سکونتگاه‌های انسانی سازمان ملل در سال ۲۰۱۹، این رقم تا سال ۲۰۵۰ به ۲.۵ میلیارد نفر خواهد رسید. عمق

¹ - Gunder & Hiller

² - Ache & et al

³ - Watson

بحران به حدی است که حتی صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان یکی از حامیان توسعه نئولیبرال در گزارش ژوئن ۲۰۱۶ خود با عنوان «نئولیبرالیسم بیش‌ازحد فروخته شده است» از این سیاست‌ها به‌نوعی انتقاد می‌کند. در این گزارش تأکید شده است که توزیع مجدد ثروت در جهان در سه دهه اخیر عادلانه نبوده و امروز با دنیایی نابرابرتر از گذشته روبرو هستیم (صندوق بین‌المللی پول^۱، ۲۰۱۶).

به همین خاطر ما اهمیت و ضرورت پژوهش‌های انتقادی در آشکارسازی ریشه‌های محرومیت شهروندان را یک اصل انکارناپذیر می‌دانیم و یافتن راهبردهای بنیادین برای حل معضلات آنان در جوامع شهری را در این تفکر انتقادی جستجو می‌کنیم؛ زیرا که تحلیل‌های انتقادی در پژوهش‌های شهری کمتر گفتمان غالب در برنامه‌ها و سیاست‌های فضاهای شهری موجود تا به امروز بوده است. بر اساس این نیاز، نظریه‌های انتقادی شهری به نقد بنیادین سیاست‌های فضایی غالب بر شهرها و تبیین علل مشکلات و پیامدهای حاصل از این سیاست‌ها بر فضا و جوامع شهری می‌پردازند. به‌طور مثال بحران مالی آمریکا در سال ۲۰۰۷ حاصل همین سیاست‌های سوداگرایانه نسبت به فضاهای شهری است. این بحران پیرامون مسئله بانک‌های خصوصی و ساخت مسکن شهری حاصل گشت. علت این بحران ناتوانی بسیاری از شهروندان در پرداخت بدهی خود به بانک‌ها به دلیل سود بالای وام‌های مسکن بعد از جهش قیمت مسکن در بازار آزاد بوده است. دولت آمریکا با خصوصی‌سازی ساخت مسکن و سپردن آن به دست شرکت‌های خصوصی و بنگاه‌های مالی مانند بانک‌ها از ساخت مسکن اجتماعی ارزان‌شانه خالی کرد. با شکل‌گیری بحران مالی، دولت به‌جای حمایت از شهروندان به نفع بانک‌ها و مؤسسات مالی وارد شد و با فسخ قراردادهای به بخش خصوصی اجازه داد مسکن را با قیمتی بالاتر جهت سودآوری بیشتر در بازار آزاد بفروشد. این وضعیت نامطلوب فقط مربوط به جغرافیای شمال جهانی نیست مثلاً در رابطه با جغرافیای جنوب جهانی و کشورمان ایران نیز این سیاست‌های سرمایه‌محور بر فضاهای شهری اثرات نامطلوب خود را بر جای گذاشته است. شواهد آن را می‌توان از دهه ۷۰ شمسی و با روی کار

^۱ - International Monetary Fund

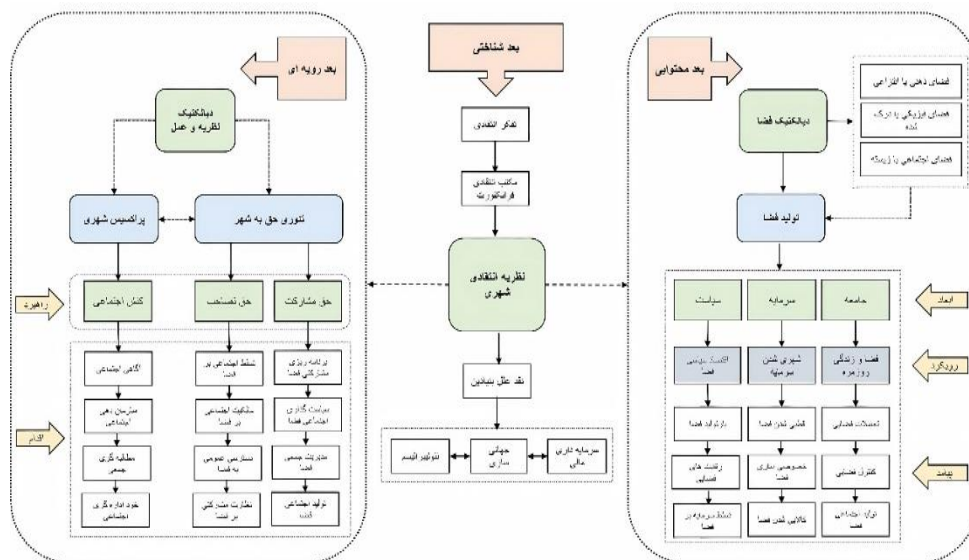
آمدن دولت سازندگی و جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی آن با بازار آزاد جهانی در راستای ادغام در فرآیند جهانی‌سازی مشاهده کرد. شاهد این ادعا واگذاری سرنوشت زمین و مسکن شهری به نظام بازار آزاد بود به‌گونه‌ای که مدیریت شهری وقت تهران در همراهی با رویکرد نئولیبرالیستی دولت وقت در جهت کسب سود و درآمد از فضاهای شهری با سیاست تراکم فروشی و تغییر کاربری گسترده زمین و املاک شهر با واگذاری آن به بنگاه‌های مالی و شرکت‌های خصوصی ساخت‌وساز شهری دست به اقدام زد (رفعیان و همکاران، ۱۳۹۸). این سیاست تا به امروز نیز ادامه داشته به‌طوری‌که بیش از نیمی از درآمد‌های این نهاد از این سیاست اقتصادی کسب‌وکار سالارانه حاصل شده است. این در حالی است که در کنار انبوه خانه‌های خالی که برای سرمایه‌گذاری طبقات فرادست ساخته شده‌اند انبوه نیازمندان مسکن در بافت‌های ناکارآمد فرسوده شهری و حاشیه‌های اطراف شهر از حق زیستی عادلانه در فضاهای شهری خود محروم هستند. یا در موردی دیگر طبق گزارش شورای شهر تهران در طی یک دهه گذشته با از بین بردن باغات شهری تهران از طریق تغییر کاربری آنها توسط مدیریت شهری وقت برای ساخت برج‌های مسکونی لوکس و مال‌های تجاری بزرگ در جهت سودآوری از فضاهای شهری، شاهد تسلط سیاست‌های سرمایه محور بر فضاهای عمومی شهر تهران هستیم.

از این‌رو این مقاله سعی دارد با تبیین نظریه‌های انتقادی شهری در خصوص سیاست‌های تولید فضا، ریشه‌های معضلات جوامع شهری را آشکار سازد. ما با شفاف ساختن رابطه دیالکتیکی فضا در ارتباط با سیاست، سرمایه و جامعه به دنبال تبیین این واقعیت هستیم که چگونه سرمایه‌داری از طریق وضع سیاست‌های منفعت‌طلبانه در مقوله تولید فضای شهری ابعاد تولید اجتماعی فضا را مورد تهدید قرار داده است. همچنین ما سعی خواهیم کرد مفاهیم ارزشمندی مانند حق بر شهر لوفور را در مقابل این سیاست‌های فضایی سرمایه محور به تصویر بکشیم. ما استدلال می‌کنیم که هنوز می‌توان به شکل‌گیری یک دستورالعمل مشترک و جایگزین برای طبقات متنوع شهری در مقابل این سیاست‌ها امیدوار بود. درنهایت این سؤال را مطرح می‌کنیم که برای برون‌رفت از تسلط و انباشت سرمایه بر فضا و بحران‌های حاصل از آن، چه راه عملی و راهبردی

مبتنی بر نظریه می‌توان اتخاذ کرد؟ و آیا پراکسیس شهری به‌عنوان یک کنش اجتماعی قادر به پاسخگویی به این سؤال خواهد بود؟ اگرچه می‌دانیم که این سؤالی است که هم از منظر نظری و هم از منظر عملی به تأمل بیشتری نیاز دارد.

روش پژوهش

پژوهش صورت گرفته ماهیتی بنیادی و نظریه جستار دارد و روش پژوهش اتخاذ شده در آن توصیفی - تحلیلی است. نحوه گردآوری اطلاعات تحقیق در بعد نظری از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی بر اساس تألیفات و پژوهش‌های نظریه‌پردازان مطرح در این حیطه صورت پذیرفته است و شواهد تجربی از گزارش‌ها و پژوهش‌های بین‌المللی و محلی در سطح جغرافیای جهانی در نظر گرفته شده است. نحوه تجزیه و تحلیل پژوهش بر اساس روش تحلیل کیفی - انتقادی است که بر پایه نظریه انتقادی شهری انجام پذیرفته است. این پژوهش از بعد ساختار بر سه اصل شناختی، محتوایی و رویه‌ای استوار است. در بعد شناختی، تحلیل مبانی نظری پژوهش و خاستگاه و عوامل پیدایش آن در کنار آرای نظریه‌پردازان این حیطه مورد بررسی قرار گرفته است. در بعد محتوایی با آشکارسازی روابط پیچیده و چندگانه‌ای که در تولید فضاهای شهری نقش مؤثری دارند به تحلیل دیالکتیکی این عناصر و مفهوم منبعث شده تولید فضا از آن پرداخته می‌شود و در ادامه پیامدهای تسلط سرمایه بر ساختار فضایی و اجتماعی شهر و چالش‌ها و بحران‌های حاصل از آن با توجه به شواهد مستند تجربی احصا می‌شود. در بعد رویه‌ای، این پژوهش می‌کوشد با تبیین چستی مفهوم حق به شهر و فرایند پراکسیس درصدد برقراری پیوند بین این مفاهیم باشد و با استخراج کردن یک سری راهبردهایی اجتماعی محور در جهت مقابله با چالش‌های شهری حاضر رویکرد متفاوتی را در مقابل شرایط حاکم بر فضاهای شهر ارائه دهد. نگاه شود به شکل شماره (۱).



شکل شماره ۱. مدل مفهومی پژوهش

پیشینه تحقیق

ریشه‌های تفکر انتقادی مدرن را می‌توان به‌طور سیستماتیک در آثار فلسفی کانت و هگل در آغاز عصر روشنگری در اروپا یافت؛ اما این مفهوم با تبیین نقد اقتصاد سیاسی توسط مارکس اهمیت جدیدی پیدا کرد. مارکس نقد اقتصاد سیاسی را نه در اندیشه‌های نظام سرمایه، بلکه در شناخت مکانیسم وجودی آن درک کرد. در فهم دیالکتیکی او، وظیفه اصلی نقد افشای تضادهای روابط اجتماعی ناشی از نظام سرمایه‌داری است (برنر، مارکوزه و مایر، ۱۳۹۸). به دنبال آن در دهه ۱۹۳۰ نیز، ماکس هورکهایمر یکی از نظریه‌پردازان مکتب انتقادی فرانکفورت برای تحلیل مبانی اجتماعی و اقتصادی جامعه بورژوایی اصطلاح نظریه انتقادی را ابداع کرد. سنت فکری این مکتب در ابتدا برای مطالعه نظریات انتقادی هگل و مارکس و تلفیق آنها با روانکاوی فروید شکل گرفت. این در حالی است که مارکس و پیروانش از تبیین مسائل اجتماعی در ساختار نظام سرمایه‌داری قرن بیستم غفلت کرده بودند (بیومر^۱، ۲۰۱۷). اهمیت این مکتب انتقادی را می‌توان در تقابل با عقل‌گرایی و بوزیتیویسم نشان داد؛ زیرا هر دو در عین بی‌تفاوتی

^۱ - Beumer

نسبت به مسائل اجتماعی به موضوع مطالعه خود به صورت انتزاعی نگاه می‌کردند (فروغ-مند، ۲۰۱۸). با این حال، هیچ‌یک از شخصیت‌های اصلی مرتبط با مکتب فرانکفورت، توجه زیادی به مسائل شهری و رابطه سرمایه و فضا نداشته‌اند. انتقاد آنها بیشتر بر حکومت، قانون و کالایی کردن زندگی متمرکز بود. آثار انتقادی مارکس و مکتب فرانکفورت که در مورد سرمایه‌داری رقابتی و سرمایه‌داری کینزی - فوردیستی ظاهر شده‌اند، اکنون به دلیل تداوم توسعه سرمایه‌داری مالی در فضاهای شهری جای خود را به نظریه‌های انتقادی شهری داده‌اند. درحقیقت بحران‌های حاصل از جهانی‌سازی و نئولیبرالیسم بر فضاهای شهری دلیل پدید آمدن این نظریه‌ها در چند دهه اخیر بوده است (کاترین^۱، ۲۰۰۹).

هانری لوفور، دیوید هاروی، پیتر مارکوزه و نیل برنر به واسطه نظرات و پژوهش‌های انتقادی به مسائل و چالش‌های فزاینده جامعه و فضاهای شهری در عصر شهری شدن سرمایه از بنام‌ترین اندیشمندان در حوزه نظریه‌های انتقادی شهری هستند. آنها با نقد سیاست‌های فضایی سرمایه محور به دفاع از حق اجتماعی شهروندان نسبت به فضاهای زندگی روزمره پرداخته‌اند. نگاه شود به جدول شماره (۱).

جدول شماره ۱. پیشینه پژوهش

موضوعات پژوهش	تألیفات	نظریه پرداز
نظریه حق به شهر: لوفور حق به شهر را یک حق اجتماعی نسبت به فضاهای زندگی روزمره می‌داند. این حق هم یک فریاد و هم یک درخواستی است از سمت شهروندان که بر اساس اصول بنیادین عدالت مطرح می‌شود درحالی‌که این حق در حال حاضر از طریق تسلط سرمایه بر فضا از شهروندان سلب شده است.		
مفهوم تولید فضا: از منظر لوفور فضا یک تولید مادی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک است. این		

¹-Katharine

<p>در حالی است که سرمایه‌داری مالی جهت انباشت و بازتولید سرمایه جنبه تولید اجتماعی فضا را مورد تهدید قرار داده است.</p>	<p>-حق به شهر -تولید فضا</p>	
<p>تبیین دیالکتیک فضایی: دیالکتیک سه‌گانه فضایی لوفور به فضاهای فیزیکی یا درک شده، فضاهای ذهنی یا تصور شده و فضاهای زیسته یا اجتماعی اشاره دارد؛ که در یک رابطه دیالکتیکی با هم قرار می‌گیرند.</p>	<p>-نقد زندگی روزمره -اکاوی ریتم فضا، زمان و زندگی روزمره</p>	<p>هانری لوفور^۱</p>
<p>پراکسیس شهری: پراکسیس فرایند اتصال یک نظریه به عمل است. لوفور پراکسیس شهری را کنش اجتماعی شهروندان بر پایه اصول نظریه حق به شهر در راستای بازپس‌گیری فضاهای اجتماعی شهر از تسلط سرمایه بر این فضاها می‌داند.</p>		
<p>عدالت اجتماعی و شهر: هاروی فرایند شهرنشینی را از منظر نظام طبقاتی شکل گرفته از سرمایه‌داری تحلیل می‌کند. او قطبی شدن فضا و جامعه شهری را محصول شهری شدن سرمایه و بازتولید آن در فضا می‌داند که حاصل آن را ناعدالتی اجتماعی و فضایی در شهرها است.</p>	<p>-عدالت اجتماعی و شهر</p>	
<p>نقد نئولیبرالیسم: سیاست‌های نئولیبرالیستی با تضعیف وظایف دولت‌ها در قبال جامعه و قدرت بخشیدن به نظامات بازار آزاد مسبب تسلط سرمایه بر فضاهای عمومی شهرها هستند. هاروی خصوصی‌سازی و تجاری‌سازی گسترده فضاهای اجتماعی شهر را</p>	<p>-شهری شدن سرمایه -تجربیه شهرنشینی</p>	<p>دیوید هاروی^۲</p>

¹ - Henri Lefebvre

² - David Harvey

<p>نتیجه آن می‌داند.</p>	<p>-تاریخ مختصر</p>	
<p>ماتریالیسم تاریخی، جغرافیایی: هاروی با نقد نظریه مارکس در رابطه با ماتریالیسم تاریخی معتقد است که مارکس تاریخ سرمایه‌داری را بدون توجه به فضایی که سرمایه در آن در حال گردش و انباشت است تحلیل می‌کند و باید نظریه مارکس تبدیل به ماتریالیسم تاریخی، جغرافیایی گردد.</p>	<p>نتولبرالیسم</p>	
<p>مفهوم شهری شدن سرمایه: چرخش سرمایه از تولید به فضا و انباشت آن در فضاهای شهری بیانگر شهری شدن سرمایه است. هاروی مبادله سودمحور فضاهای اجتماعی و کالایی شدن آن را نتیجه چنین سیاست‌هایی معرفی می‌کند.</p>		
<p>بحران مسکن: مارکوزه مسکن را یک کالای اجتماعی می‌داند. او بحران مسکن را در ساخت و مبادلات آن در جهت بازتولید سرمایه در فضای شهر قلمداد می‌کند.</p>		<p>پیتر مارکوزه^۱</p>
<p>تبیین ارزش مصرفی و مبادله‌ای مسکن: مارکوزه با نقد ارزش مبادله‌ای مسکن به تبیین ارزش مصرفی آن می‌پردازد و خواهان ساخت مسکن اجتماعی به‌عنوان یک کالایی اجتماعی و مصرفی است.</p>	<p>-شهرها برای مردم نه برای سود -مسئله مسکن</p>	
<p>حق به شهر و پراکسیس: مارکوزه در تبیین مفهوم حق به شهر به دنبال پیوند زدن آن به پراکسیس شهری به‌عنوان یک کنش اجتماعی است. او این پیوند را در فرایندهای «شفاف‌سازی، افشا کردن و پیشنهاد دادن» ارائه می‌دهد.</p>	<p>و سیاست بحران -حق به شهر چیست؟</p>	
<p>تبیین نظریه انتقادی شهری: برنر با مطالعه آثار لوفور،</p>		

^۱ - Peter Marcuse

هاروی و مارکوزه به دنبال تبیین نظرات آنها حول فضای شهری در غالب یک نظریه انتقادی ترکیبی است. او نظریه انتقادی شهری را جدا از نظریه‌های شهری غالب در پژوهش‌های شهری امروز می‌داند. از دید برنر نظریه انتقادی شهری باید در جهت تولید فضایی عادلانه و دموکراتیک‌تر در شهرها دست به روشنگری بزند.	-نظریه انتقادی شهری چیست؟ -شهرها برای مردم نه برای سود	نیل برنر
---	---	----------

منبع: نگارندگان

چهارچوب نظری پژوهش

نظریه‌های انتقادی شهری به‌عنوان اشاره‌ای کوتاه به نوشته‌های دانشمندان رادیکال پس از انقلاب می ۱۹۶۸ در پاریس تا امروز استفاده می‌شود (برنر^۱، ۲۰۰۹). بااینکه این نظریه خود را وام‌دار تفکر انتقادی مکتب فرانکفورت می‌داند، اما انتقاد خود را بر روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأثیرگذار بر ساختار فضایی شهر استوار می‌کند. این تفکر انتقادی در اصل واکنشی به اثرات سرمایه‌داری مالی شکل‌گرفته از رویکردهای نئولیبرالیستی دهه ۷۰ بر ساختار فضایی شهرهای جهانی بود. این نظریه با بررسی تضاد عمیق بین شهرها و سرمایه‌داری مالی، این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه شهرنشینی بدون سرمایه‌داری و سرمایه‌داری بدون شهرنشینی امکان‌پذیر است؟ (فروغمند، ۲۰۱۸). به عبارت دیگر این نظریه به دنبال رویکردهایی جایگزین است که امکان یک زندگی اجتماعی را فارغ از مناسبات سرمایه‌دارانه موجود در زندگی روزمره ایجاد می‌کند. این نظریه نه تنها تحلیل می‌کند؛ بلکه قدرت پیش‌بینی نیز دارد و با ایجاد معیارهایی برای قضاوت به دنبال تغییر وضعیت موجود است. این درحالی است که شهرسازی امروزی کمتر به مسائل انتقادی توجه داشته است (کاترین، ۲۰۰۹). دلیل آن هم تسلط تفکر توسعه نئولیبرالیستی بر تمامی زمینه‌های زیست اجتماعی انسان از جمله آموزش و فرهنگ اجتماعی است که از طریق رسانه‌های جمعی و محیط‌های آموزشی و آکادمیک که تحت

¹-Brenner

اختیار این دیدگاه جهانی است سازمان‌دهی و هدایت می‌شوند. به همین دلیل نیز شکل‌گیری تفکر انتقادی در ارتباط با بحران‌های اجتماعی شهری حاصل از این رویکرد کمتر در آثار پژوهشی شهری معاصر فرصت ظهور و اثرگذاری داشته است. به همین خاطر نظریه‌های انتقادی شهری همچون نظریه‌ها و پژوهش‌های موجود شهری به دنبال ارائه رویکردهایی سطحی، غیر بنیادین و غیر رادیکال برای حل معضلات زیست اجتماعی شهری نیست. در عوض با رویکرد تلفیقی از پژوهش‌ها و تحلیل‌های نظری سعی در نقد ریشه‌ای و بنیادین ساختار اجتماعی و فضایی شهرهای تحت انباشت سرمایه مالی موجود در عصر ما دارند و با تبیین چالش‌های شهری حاصل از سیاست‌های سرمایه محور نسبت به فضا و جامعه به دنبال پاسخی برای پرسش‌های مطرح‌شده و عمدتاً بی‌پاسخ جامعه نسبت به خواسته‌ها، نیازها و محرومیت جامعه شهرنشین در رابطه با فضاهای شهرهای محل زیستشان دارند. این نظریه سعی می‌کند با انتقاد مستمر از این چالش‌ها، افق‌های جدیدی را از اقدامات مؤثر برای حل این مشکلات از طریق گفتگوی جمعی بگشاید (برنر، میدن و وچسموت^۱، ۲۰۱۱). به عبارت دیگر این تفکر نقش جامعه شهری را در حل مشکلات شهرهایشان اصلی‌ترین نقش می‌داند و خواسته و نظر شهروندان را به عنوان اصلی‌ترین بازیگران شهر بر سیاست‌مداران، اقتصاددانان و برنامه ریزان وابسته به آنها ارجح‌تر می‌شمارد. از نگاه دیگر این نگرش انتقادی به جای تأیید شرایط فعلی شهرها از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر آن، آنها را زیر سؤال می‌برد و بر روابط قدرت اجتماعی تأکید می‌کند؛ زیرا که معتقد است شهرنشین می‌تواند از نظر سیاسی دموکراتیک‌تر و از نظر اجتماعی عادلانه‌تر باشد؛ حتی اگر این مطالبات در حال حاضر از طریق اعمال ایدئولوژی‌های مسلط کنونی نظامات سرمایه سرکوب بشوند (برنر، ۲۰۰۹). به همین خاطر این نظریه در تضاد با رویکردهای تکنوکراتیک یا نئولیبرال موجود و مسلط بر نظام سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی شهرهای حال حاضر ماست زیرا این سیاست‌ها را در تضاد با منافع جمعی یک جامعه شهری می‌بیند. سیاست‌هایی که بیشتر منتفع‌کننده سرمایه‌داران و طبقات محدود و خاص فرادست

^۱- Madden & Wachsmuth

جامعه و دولت‌های نئولیبرال همسوی آنهاست. برای مثال، روش‌های مکتب جامعه‌شناسی شهری شیکاگو را در قبال مسائل شهری مورد انتقاد قرار می‌دهد و آنها را دلیلی برای مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های فضایی سرمایه‌داری موجود در جهت همان طبقات برتر جامعه می‌داند (برنز، ۲۰۱۷). مکتب جامعه‌شناسی شهری شیکاگو معتقد است که شهر یک پدیده اکولوژیکی، پیچیده و ایجاد شده توسط انسان است و به دلیل عوامل طبیعی و بیولوژیکی بین گروه‌های مختلف اجتماعی، شکل و ساختار فضایی آن با رقابت برای اشغال فضا تعیین می‌شود (هاروی، ۲۰۰۹). این دیدگاه، شکل‌گیری فضاهای طبقاتی در شهرها را روشی طبیعی از فرآیند شهرنشینی می‌داند؛ درحالی‌که نظریه انتقادی شهری در تحلیل این موضوعات، پیامدهای سیاسی و اقتصادی مؤثر بر ساختار فضایی و اجتماعی شهر را نیز مورد توجه قرار می‌دهد (اسکات و استاپر^۱، ۲۰۱۵)؛ به عبارتی دیگر مکتب جامعه‌شناسی شهری شیکاگو با حمایت از رقابت طبقات اجتماعی شهری در غالب رقابت سرمایه در تصاحب فضاهای شهری توسعه ناهمگون و نامتوازن مناطق شهری را محصولی طبیعی از فرآیند توسعه شهر تحت سیاست‌های نظام سرمایه‌داری موجود تفسیر می‌کند اما نظریه انتقادی با زیر سؤال بردن طبیعی بودن آن، عوامل سیاسی و اقتصادی مؤثر بر فضای شهرها و مناسبات اجتماعی آن را به‌عنوان پارامترهای غیرطبیعی و کاملاً برنامه‌ریزی‌شده و هدف‌دار معرفی می‌کند که هدف آن از توسعه چیزی جز کسب منفعت برای صاحبان سرمایه و سیاست نیست و سایر طبقات اجتماعی شهرنشینان نه‌تنها بهره‌ای از این نوع توسعه شهری نخواهند برد بلکه خود قربانیان بحران‌های حاصل شده از این نوع سیاست‌های اقتصادی خواهند بود.

در نتیجه برخلاف نظریات رایج شهری، تجربه شهرنشینی تنها مطالعه مسائل حقوقی، سیاسی یا فیزیکی فرآیند شهرنشینی نیست. بلکه ما می‌توانیم شهرنشینی را با فرآیندهایی مانند گردش و انباشت سرمایه در فضاهای شهری، سازمان‌دهی فضایی توسط نظامات سیاسی و حکمرانان محلی در جهت آماده‌سازی فضا برای سرمایه‌گذاری و انباشت هرچه بیشتر سرمایه و تضادهای طبقاتی موجود و حاصل شده از این سیاست‌ها در شهرها

^۱ Scott & Stopper

مرتبط کنیم (هاروی، ۱۳۸۷). به گفته هاروی: استثمار از شهرها یک میراث تاریخی است و هنوز مانده تا شهرنشینی واقعی بشر اتفاق بیفتد. او وظیفه اصلی نظریه انتقادی شهری را ترسیم مسیری به سوی اشکال بدیل شهرنشینی پسا سرمایه‌داری می‌داند (برنر، میدن و واکسموت، ۲۰۱۱). نظریه انتقادی شهری همچنین باید شامل نقد قدرت، نابرابری، بی‌عدالتی و استثمار، هم در شهرها هم در میان شهرها باشد. رویکردهای انتقادی در مطالعات شهری با وام گرفتن از نظریات و آرای لوفور به موضوعاتی همچون تحلیل تاریخی نظام سرمایه‌داری و فرایند شهرنشینی حاصل از آن، نابرابری‌های اجتماعی و فضایی درون شهرها، روابط مبتنی بر قدرت و سرمایه در شکل‌گیری ساختار فضایی شهر و رمزگشایی از تناقضات و تضادهای شهری حاصل از مناسبات سرمایه‌داری می‌پردازند. مفاهیم حق به شهر و تولید فضای لوفور بنیان‌های نظریه‌های انتقادی شهری را تشکیل می‌دهند. این نظریه با حمایت از مفهوم حق به شهر درصدد آن است که دلایل مشترک محرومیت و نارضایتی یک اجتماع شهری را عیان کند و از این طریق ماهیت مشترک مطالبات و آرزوهای اکثریت شهروندان یک شهر را نشان دهد (مارکوزه، ۲۰۱۲). به همین علت این دیدگاه می‌کوشد با تبیین اشکال تاریخی و معاصر شکل‌گیری ساختار فضایی شهرها به آشکارسازی ابعاد دیالکتیک فضا از طریق نقد سیاست‌های فضایی سرمایه محور موجود پردازد و پیامدها و چالش‌های ناشی از آن را در زندگی روزمره و اجتماعی شهروندان به تصویر بکشد و درنهایت با حمایت از ابعاد اجتماعی تولید فضا به دنبال رویکردهایی عملی و مبتنی بر کنش‌های اجتماعی برای خروج از وضعیت نامطلوب فعلی شهرها باشد.

دیالکتیک فضایی

مقوله فضای شهری همواره یکی از موضوعات مورد بحث در مطالعات اخیر بوده است که نحله‌های متنوع فکری از جمله جامعه‌شناسی، مطالعات شهری، اقتصاد سیاسی، پژوهش‌های جغرافیایی و نیز فلسفه به آن توجه نشان داده‌اند. مفهوم فضا را نمی‌توان به‌عنوان یک مفهوم جداگانه فرض کرد. فضا به خودی خود وجود ندارد. بلکه فضا تولید

می‌شود (اشمید^۱، ۲۰۰۸). تحلیل دسته‌بندی محصولات در دنیای مدرن نشان می‌دهد که ما از تولید اشیاء در فضا به تولید خود فضا گذر کرده‌ایم (الدن^۲، ۲۰۰۷). فضا محصولی طبیعی، ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است (شکویی، ۱۳۸۳)؛ بنابراین نظام‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک در شکل‌گیری فضا و توزیع فضایی نقش اساسی دارند. رابطه فضا و سیاست یک رابطه دینامیک و پیش‌رونده است. سازماندهی سیاسی فضا، همواره یکی از ابزارهای قدرتمند در ایجاد ناعدالتی فضایی بوده است (رفعیان و همکاران، ۱۳۹۸). به‌طور مثال نحوه برخورد با پدیده زاغه‌نشینی در حومه کلان‌شهرهای جنوب جهانی اغلب با سیاست‌های ناعدالانه طرد و پاکسازی طبقات محروم این مناطق همراه بوده است مانند محله خاک سفید تهران در دهه ۷۰ شمسی یا فاولاهای آمریکای لاتین و محله‌های زاغه‌نشین دهلی و بمبئی در هند. در مقابل این سیاست‌های قهرآمیز می‌توان سازمان‌دهی سیاسی فضا را با اجرای سیاست‌های تشویقی اعیان‌سازی محلات قدیمی جهت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و طبقات فرادست جامعه شهری به‌خوبی مشاهده کرد. به همین دلیل، هدف دیالکتیک فضا تحلیل اقتصاد سیاسی فضا و کشف الگوهای تولید فضا از منظر قدرت سیاسی، سرمایه و کنش‌های اجتماعی است (پیران، ۱۳۷۰). درک فضا مقوله‌ای پیچیده است و امروزه معنای آن به‌درستی استنباط نمی‌شود. لوفور به دنبال تمایز بین مفهوم کلاسیک اقلیدسی یا دکارتی از فضا است که جهان را موجودی ثابت، بی‌زمان و نقشه‌برداری شده می‌بیند، درحالی‌که مفهوم فضا مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است که از طریق عاملیت انسان ایجاد می‌شود (هسکت، ۲۰۱۷). همچنین تولید فضا می‌تواند بر افکار و اعمال افراد تأثیر بگذارد و با استفاده از آن به کنترل، تسلط و قدرت دست یافت (لوفور، ۱۹۹۱)؛ یعنی با تسلط عوامل غیراجتماعی بر محیط، فضا به ابزاری هژمونیک تبدیل خواهد شد که طبقه مسلط می‌تواند از آن برای بازتولید سلطه خود استفاده نماید.

^۱ - Schmid

^۲ - Elden

با آغاز دوران سرمایه‌داری مالی، شهرها شاهد تشدید و توسعه فرآیند شهرنشینی از طریق فرآیندهای محصور شدن فضا توسط سیاست‌های نئولیبرالی در تمامی مقیاس‌های فضایی هستند (برنر، ۲۰۰۹). لوفور سرمایه‌داری را پروژه‌ای عمیقاً جغرافیایی می‌داند؛ زیرا سرمایه نمی‌تواند به صورت انتزاعی ظاهر شود. برای اینکه معنا داشته باشد، باید خود را بر روی زمین مستقر کند و در کالبد مکان خود را ظاهر سازد. به همین دلیل است که سرمایه همواره نیاز به تولید فضا دارد (لوفور، ۲۰۱۴). سرمایه‌داری نه تنها از طریق تولید فضا، همان‌طور که لوفور اصرار می‌کند؛ بلکه از طریق تسلط افراطی بر فضا زنده مانده است (فاینستاین^۱، ۲۰۰۵). یکی از دلایل تداوم وجود نظامات سرمایه انعطاف‌پذیری آن در ساخت و بازسازی فضا و بازتولید آن است زیرا سیاست فضایی وجود دارد و مفهوم فضا از مفهوم سیاست جدا نیست (الدن، ۲۰۰۷). آنچه مشهود است؛ سرمایه‌داری هیچ‌گاه بر بحران‌هایش غلبه نکرده است؛ بلکه تنها آن را در فضا و زمان جابجا می‌کند.

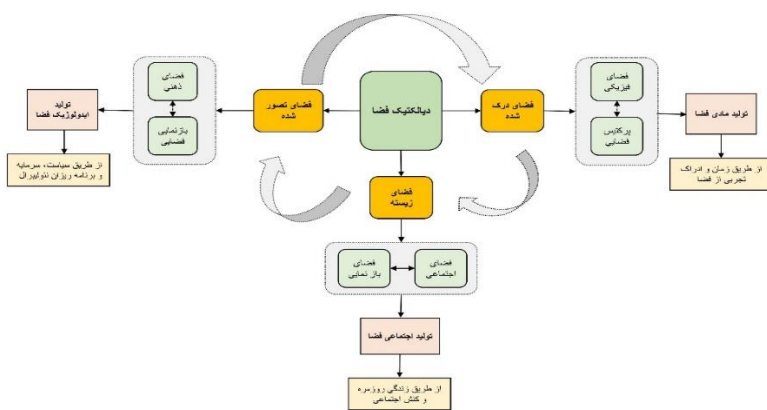
دیالکتیک فضایی لوفور ترجمه فضایی چیزی است که مارکس از آن به‌عنوان «بت وارگی کالا» یاد می‌کند؛ یعنی به‌جای اینکه ارزش مصرفی و اجتماعی فضا هدف وجودی آن باشد، ارزش مبادله‌ای و سرمایه‌ای آن به هدف تولید فضا تبدیل می‌شود. بحث مارکس درباره سرمایه ثابت و سرمایه در گردش در «گروندریسه» نمونه‌ای از درهم‌تنیدگی دیالکتیکی بین فضا و سرمایه است. از نظر او ماهیت سرمایه در حرکت نهفته است؛ یعنی تبدیل کالا به پول و از پول به سرمایه. در نهایت این سرمایه پویا باید به سرمایه ثابت تبدیل شود تا بتوان آن را انباشت کرد. با این تفاوت که انباشت سرمایه در زمان او در فضاهای تولیدی تثبیت شد و امروزه با اشغال و بازتولید فضاهای شهری تعیین می‌شود (مریفیلد^۲، ۲۰۰۶). لوفور در نقد مارکس بیان می‌کند که مارکس جنبه جغرافیایی تولید را نادیده می‌گیرد، به این معنی که جهان کالاها در مکان و زمان وجود دارد. او آشکار می‌کند که دیالکتیک نه تنها زمانی بلکه فضایی است (مریفیلد، ۱۹۹۳). هاروی (۱۳۸۷) همچنین معتقد است که اندیشه مارکس در نهایت زمان را بر مکان اولویت می‌دهد؛ یعنی اگرچه ماتریالیسم تاریخی او دگرگونی تاریخی دوران سرمایه‌داری

^۱ - Fainstein

^۲ - Merrifield

را تفسیر می‌کند، اما تحلیلی از چگونگی تولید خود جغرافیای سرمایه‌داری ارائه نمی‌دهد؛ به همین دلیل باید این اولویت را به نفع فضا تغییر داد. او عموماً از آن به‌عنوان چرخش فضایی یاد می‌کند و معتقد است که ماتریالیسم تاریخی به دلیل تأثیرات مستمر سیاست‌های نئولیبرالی بر فضای شهر و انباشت و تسلط سرمایه بر آن باید به ماتریالیسم تاریخی- جغرافیایی تبدیل شود. به‌عبارت‌دیگر، جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری باید تئوریزه شود و فضا باید محور نظریه‌پردازی قرار گیرد.

لوفور ساختار دوتایی دیالکتیک یعنی «تز و آنتی‌تز» را با اضافه کردن عنصر فضا به ساختاری سه‌گانه تبدیل کرد. او از دیالکتیک فضا و زمان سخن می‌گوید و مفهوم فضا را در کانون نظریه اجتماعی و سیاسی معاصر قرار می‌دهد. در تحلیل دیالکتیکی از درک فضا و تولید آن، لوفور فضا را بر ساخته از «فضاهای درک شده»، «فضاهای تصور شده» و «فضاهای زیسته» می‌داند (لوفور، ۲۰۰۹). از منظری دیگر، این فضاها منطبق بر فضای فیزیکی، فضای ذهنی و فضای اجتماعی است. او این سه بعد یا فرآیند را لحظات تولید فضا می‌نامد. این سه لحظه به پرکتیس فضایی، بازنمایی فضایی و فضاهای بازنمایی شده اشاره دارند (اشمید، ۲۰۰۸). از دیدگاه او بین این فضاها رابطه دیالکتیکی وجود دارد که پیوسته بر هم اثراتی گاه متضاد می‌گذارند. نگاه شود به شکل شماره (۲)



شکل شماره ۲. فرایند تولید فضا

منبع: نگارندگان

فضاهای درک شده مبتنی بر فضاهای مادی و فیزیکی موجود هستند. این فضا را می‌توان از طریق تجربیات فضایی یا به عبارت دیگر از طریق تجربه طبیعی افراد با کمک گرفتن از حواس پنج‌گانه از محیط درک کرد. در شکل‌گیری این فضا همه عوامل تاریخی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مؤثر در تولید فضا نقش بازی می‌کنند. از سویی دیگر فضاهای ذهنی یا تصور شده فضاهای انتزاعی هستند که جامعه نقشی در تولید آن نداشته است. این فضاها محصول سیاست‌های سرمایه‌دارانه موجود است. حاکمان سیاسی، سرمایه‌داران و برنامه ریزان نئولیبرال با ایجاد و بازتولید فضا سعی در عینیت بخشیدن به فضاهای ذهنی و انتزاعی خود دارند. آنها با استفاده از مدل فضای انتزاعی، دائماً سعی می‌کنند فضای اجتماعی زندگی روزمره را تصرف کنند، درحالی‌که فضای اجتماعی همیشه از مرزهای تصویری و اشکال سازمان‌یافته فراتر می‌رود. فضاهای ذهنی فضایی غالب است که به شیوه‌های درونی روابط تولیدی و نظم آنها مربوط می‌شود؛ زیرا این فضاها توسط طبقه مسلط بورژوازی شهری شکل می‌گیرند؛ که همواره تأثیر ویژه‌ای بر تولید فضا و بازتولید آن داشته‌اند (مریفلد، ۲۰۰۶). این فضاهای انتزاعی وابسته به شبکه‌های گسترده بانک‌ها، کسب‌وکارها و مراکز تولیدی بزرگ و همچنین بزرگراه‌ها، فرودگاه‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی هستند و برای تولید ارزش اضافی استفاده می‌شوند و به‌عنوان فضاهایی در خدمت سرمایه ظاهر می‌شوند (مریفلد، ۱۹۹۳). در مقابل این فضاهای ذهنی و انتزاعی لوفور از فضاهای زیسته یا اجتماعی نام می‌برد. از نظر او فضا یا باید روزمره باشد یا اصلاً وجود نخواهد داشت (لوفور، ۲۰۰۹). او با نقد فضاهای انتزاعی، آنها را فضاهایی منحصر به طبقات محدود و خاصی از جامعه شهری می‌داند که در پی سودآوری به وسیله انباشت سرمایه، بر فضا و جامعه مسلط می‌شوند. فرایند بازتولید فضا تحت تسلط سرمایه نشان می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری با سایه گستراندن بر زندگی روزمره شهروندان و مخدوش سازی معانی می‌کوشد کنترل اجتماعی اعمال کرده و امکان عمل آزاد را از آنان سلب کند (کلاتری و صدیقی، ۱۳۹۶). لوفور با تبیین مفهوم فضای روزمره به‌عنوان یک فضایی اجتماعی به دنبال جایگزینی تولید فضای اجتماعی با فضاهای ذهنی است، چون حق بر شهر تنها در یک فضای اجتماعی امکان

محقق شدن آن وجود خواهد داشت و معنای واقعی زندگی تنها تحت تسلط چنین فضایی ظاهر خواهد شد. فضای اجتماعی برخلاف فضاها‌ی محصورشده توسط سیاست و سرمایه، فضایی قطبی نیست بلکه فضایی است همگن و عمومی که فهم زندگی روزمره در مفاهیمی اجتماعی همچون عدالت، احساس تعلق، مشارکت، همراهی و تعاون، نفع جمعی، کار و تفریح، سرزندگی، حمایت، امنیت، دسترسی، برابری از آن برای یک جامعه قابل درک است.

شهری شدن سرمایه

شهرها از آغاز تاریخ تا به امروز از طریق تمرکز جغرافیایی و اجتماعی محصولات مازاد پدید آمده‌اند، بنابراین روند شهرنشینی همیشه یک پدیده طبقاتی بوده است (هاروی، ۲۰۱۲). سرمایه‌داری، حتی در دوران پیش از نئولیبرال که انباشت آن حول محور تولید می‌چرخید، برای مصرف تولید مازاد خود به شهرنشینی وابسته بود. شاهد این مدعا شباهت منحنی رشد سرمایه‌داری در طول زمان با منحنی رشد شهرنشینی جمعیت جهان طی دو قرن اخیر است؛ اما اگر تا قبل از نیم قرن اخیر، سرمایه در مدار تولید قرار داشت، اکنون خود شهر و فضاها‌ی آن به دلیل تحمیل سیاست‌های نئولیبرالی به میدان سرمایه‌گذاری و ثروت‌اندوزی تبدیل شده است. نئولیبرالیسم در روند توسعه سیاست‌های اقتصادی خود به شهری شدن سرمایه منجر می‌شود. این مفهوم به این معناست که فضای شهری به دلیل ویژگی‌های خاص خود در فرآیند انباشت سرمایه به‌عنوان یک کالا نقش ایفا می‌کند. این وضعیتی است که در آن فضای شهری به‌عنوان یک محصول اجتماعی و سیاسی به‌عنوان کالا و خدمات خرید و فروش می‌شود (لوفور، ۱۹۸۴). در این فرآیند، سرمایه باید بر تمام محدودیت‌های جغرافیایی موجود در برابر انباشت غلبه کند و این باعث می‌شود سرمایه بر فضا، زمان و جامعه تسلط یابد (ون‌تورن^۱، ۲۰۰۷). لوفور بیان می‌کند که وقتی ارزش اضافی تولید شده در بخش صنعتی کاهش می‌یابد؛ بخش ساخت‌وساز و معاملات املاک و مستغلات در فضای شهر رشد قابل توجهی خواهد

^۱ - Van. Toorn

داشت. او ادامه می‌دهد که در این فرآیند، مدار ثانویه به‌عنوان سرمایه‌داری مالی، مدار اولیه را که سرمایه‌داری تولید صنعتی است؛ از بین می‌برد (لوفور، ۱۹۹۱).

امروزه شهرنشینی دیگر تنها به معنای گسترش شهرهای بزرگ صنعتی و ایجاد کلان‌شهرها نیست. آنچه در حال حاضر شاهد آن هستیم تشدید و گسترش فرآیند شهرنشینی از طریق خصوصی‌سازی فضاها توسط سرمایه در تمامی مقیاس‌های فضایی است. در چند دهه اخیر، دولت‌های ملی نیز مقیاس خود را تغییر داده‌اند. این تغییرات بین مقیاس‌های محلی و فراملی در نوسان است. مقیاس‌های جدید در راستای پذیرش نهادهای محلی و فراملی به‌جای کنترل و اختیار دولت مرکزی بر سیاست‌ورزی‌های شهری بوده است. این تغییر مقیاس از دولت‌های ملی به نهادهای محلی باعث شده است که مسئولیت وظایفی مانند توسعه اقتصادی، خدمات اجتماعی، تأمین زیرساخت‌ها، برنامه‌ریزی فضایی و سیاست شهری از بخش کلان به بخش‌های کوچک‌تر منتقل شود (پورسل^۱، ۲۰۰۲). این فرآیند با همکاری نهادهای شبه‌دولتی، شوراها، سازندگان بزرگ املاک و مستغلات، بنگاه‌های اقتصادی و شرکت‌های خصوصی پیوسته در حال انجام است. به همین دلیل، دولت‌های محلی به‌جای مدیریت مسائل شهری و ارائه خدمات عمومی به همه شهروندان، به کارآفرینی و کسب‌وکار اقتصادی روی آورده‌اند تا از طریق خصوصی‌سازی فضاها، سرمایه‌گذاری در این فضاها با سایر شهرهای جهانی رقابت کنند.

شهرهای امروزی فقط مجموعه‌ای از ساختمان‌ها، خیابان‌ها، میدان‌ها و پارک‌ها نیستند. متون و تصاویر تبلیغاتی در صحنه‌های عمومی، رقابت برندها در سطح شهر، نشان از تلاش زیادی برای تعریف شهرها به‌عنوان بنگاه‌های کاملاً کنترل شده و بازار یافته دارد. تصاویر شهرهای جهانی مانند نیویورک، پاریس، لندن، دبی، استانبول و شانگهای مصرف فردی را به‌جای رفاه اجتماعی، دستاوردهای خصوصی به‌جای عدالت اجتماعی و منفعت شخصی را به‌جای منفعت جمعی بیان می‌کنند (شورت، ۱۳۸۸). سرمایه‌گذاری مجلل در مراکز شهری جدید، پروژه‌های بزرگ ورزشی - تفریحی، تجاری‌سازی فضای

¹ - Purcell

عمومی و درعین حال تشدید نظارت و کنترل پلیسی با برچیده شدن دولت رفاه و بی‌توجهی به عدالت اجتماعی همراه بوده است (برنر، میدن و واچسموت، ۲۰۱۱). نادیده انگاری اساسی دولت‌ها از وظایف خود در قبال شهر و جامعه و سپردن منافع عمومی به نیروهای بازار و دولت‌های محلی باعث شده است که شهرها بیش از گذشته منزوی و قطبی شوند (شورت، ۱۳۸۸). در شهر نئولیبرال، زندگی غیررسمی را نمی‌توان تنها برای طبقاتی که در محله‌های فقیرنشین یا گتوهای شهری زندگی می‌کنند، اختصاص داد. ساخت‌وساز غیرقانونی املاک تجاری و مجتمع‌های تفریحی مجلل، هتل‌ها و برج‌های مسکونی لوکس و شرکت‌های پرزرق‌وبرق را می‌توان نمونه‌هایی از حضور غیررسمی در شهرها دانست؛ اما واکنش دولت‌های نئولیبرال در مورد اول با سیاست‌های حذف و تخریب همراه بوده است و با ساکنان آن‌همچون غیرشهروندان برخورد می‌کند؛ درحالی‌که با اقدامات غیرقانونی سایر بخش‌ها نه تنها برخورد نشده، بلکه مورد تجلیل قرار می‌گیرند و حکمرانان محلی خود به‌عنوان شریک آنها دست به اقدام می‌زنند (مکلیود و جونز^۱، ۲۰۱۱). به همین خاطر بی‌توجهی به سرنوشت ساکنان فقیر در پروژه‌های بزرگ شهری برای ایجاد فرصت‌های سرمایه‌گذاری در حوزه املاک و مستغلات برای تأمین درآمد برای حاکمیت محلی و بخش خصوصی، فضا را در ابعاد کالبدی و اجتماعی قطبی کرده است. به‌عنوان مثال، در موضوع نوسازی بافت شهری، سیاست‌های نئولیبرال با استفاده از اصطلاحات جاه‌طلبانه‌ای مانند بازآفرینی شهری، به دنبال نوسازی بافته‌های قدیمی و محله‌های فقیرنشین برای جذب سرمایه به این فضاها هستند (برنر، مارکوزه و مایر، ۱۳۹۸). درواقع فرآیند اعیان‌سازی به‌عنوان یک توسعه نئولیبرال شناخته می‌شود (اسمیت^۲، ۲۰۰۲). این امر با انتقال ساکنان فقیر این بافت‌ها به حاشیه شهر و جایگزینی طبقه ثروتمند به‌جای آنها همراه بوده است. اقدامات اعیانی‌سازی را می‌توان به‌عنوان یک پدیده اقتصادی، اجتماعی و فضایی لحاظ کرد که با تغییرات اجتماعی و کالبدی گسترده در بافت شهری از مقیاس محله تا مقیاس شهر عمل کرده است (بیدو-

^۱ - Macleod & Jones

^۲ - Smith

زاخاریاسن^۱، (۲۰۰۳). نظریه انتقادی شهری با نقد و رد سیاست اعیان‌سازی و نوسازی‌های حاصل از آن در سطح شهرها در بعد اسکان، خواستار رفتن سیاست‌های شهری به سوی یک ساختار محکم سیاسی و اخلاقی است که در آن مسکن به‌مثابه یک مسئله عدالت اجتماعی و به‌عنوان یک کالای اجتماعی، به‌صورت کافی و ارزان در دسترس همه شهروندان یک شهر قرار داشته باشد.

از شهر نئولیبرال به‌عنوان شهر کارآفرین یاد می‌شود. اصطلاح شهر کارآفرین بیشتر برای موقعیت‌هایی استفاده می‌شود که سیستم مدیریت شهری تحت تأثیر بخش خصوصی است (هال و هوپارد^۲، ۱۹۹۶). در این شهر جهت‌گیری سیاست‌های شهری به سمت اهداف اقتصادی است تا اجتماعی. شهر کارآفرین شهری تجاری است که به دلیل همکاری نزدیک بخش خصوصی و دولتی از صحنه فعالیت اقتصادی قوی برخوردار است و اقتصاد سیاسی شهر بیش از موقعیت جغرافیایی و اجتماعی شهر اهمیت دارد. درنهایت این شهر سودمحور به دنبال توزیع مجدد ثروت نیست بلکه به دنبال جذب بیشترین سرمایه‌گذاری و کسب بیشترین سود است.

برای مثال، دبی، به‌عنوان یکی از آرمان‌های شهرهای نئولیبرال، از نظر فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی از هم‌پاشیده و قطبی شده است، با پروژه‌های شهری و محله‌های مجزا که قادر به ایجاد درک یکپارچه از سازمان یک شهر نیستند دبی دولت شهری است که به‌عنوان یک شرکت خصوصی اداره می‌شود. درحالی‌که حس مالکیت و تعلق به شهر در جامعه شهری آن دریافت نمی‌شود. بیشتر جامعه شهری دبی متشکل از مهاجران سابق است که اغلب به‌عنوان کارگران ارزان‌قیمت دیده می‌شوند تا شهروندان یک شهر (دیویس^۳، ۲۰۰۶).

هاروی (۲۰۰۷) تحول چند دهه اخیر را به تغییر مدیریت شهری به کارآفرینی شهری تعبیر می‌کند، درحالی‌که در اولی، دولت‌های محلی مسئولیت تأمین رفاه اجتماعی را بر عهده دارند، اما در دومی رشد اقتصادی و منافع تجاری اقلیت محدودی مورد توجه قرار

^۱ - Bidou-Zachariasen

^۲ - Hall & Hubbard

^۳ - Davis

گرفته است. الگوهایی که در آن منافع جمعی و زندگی روزمره شهروندان قربانی رقابت‌های اقتصادی و فضایی شده است. تسلط این دیدگاه سودمحور را می‌توان در زمینه‌های کلی دانش شهری، از مطالعات شهر و جغرافیای شهری تا برنامه‌ریزی و طراحی شهر مشاهده کرد (مکلیود و جونز، ۲۰۱۱). تسلط سرمایه بر فضا باعث می‌شود فضای شهری تصاویر متناقضی از خود نشان دهد. اول ارزش استفاده که عمدتاً مربوط به تأمین نیازهای مصرفی در شهر است و دوم ارزش مبادله‌ای که سودآوری فضا را هدف قرار می‌دهد. در نهایت چالش بین این دو ارزش باعث شکل‌گیری تضادهایی می‌شود که نتیجه آن رشد بی‌رویه شهر، جدایی فضایی و نابرابری و بی‌عدالتی در توزیع خدمات و منابع است. همین ارزش مبادله‌ای فضا است که شکاف عمیقی بین ساکنان شهر و تحولات اجتماعی آن با قطبی کردن فضا ایجاد می‌کند. می‌توان ادعا کرد که تا پیش از شکل‌گیری سیاست‌های نئولیبرال، فقر و محرومیت اجتماعی هرگز چنین جنبه فضایی به خود نگرفته بود (هاروی، ۲۰۰۷).

امروزه سرمایه‌گذاری در زمین و مسکن جایگزین سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی در شهرهای بزرگ شده است. مبادله زمین و املاک شهری در حال افزایش است و فضاهای شهری هم برای جذب سرمایه و هم برای بازتولید آن استفاده می‌شود (هاروی، ۱۳۹۷). بازاریابی املاک و مستغلات، در میان سایر فعالیت‌های تجاری، محرک اصلی توسعه اقتصادی شهری در سیستم نئولیبرال است (گورس و گو، ۲۰۰۹). با صنعتی‌زدایی و انباشت ثروت در فضا، سهم دارایی‌های شهری از تولید ناخالص بسیار افزایش یافته است؛ این در حالی است که سهم سایر بخش‌های اقتصادی روند کاهشی را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، سرمایه به بخش‌هایی مانند زمین که ارزش آنها در گذشته ثابت بوده است، منتقل می‌شود (پیکتی^۲، ۲۰۱۷). با افزایش ارزش زمین در فضای شهر، کنترل و استفاده از فضا به ابزاری حیاتی برای بازتولید روابط قدرت تبدیل می‌گردد. به همین دلیل، دولت‌ها و بازیگران مالی مانند بانک‌ها، سازندگان بخش خصوصی و مالکان بزرگ می‌توانند ظاهر خشن قدرت خود را در پس سازمان‌دهی و

^۱ - Govers & Go

^۲ - Piketty

اشغال فضا پنهان کنند (برنر، مارکوزه و مایر، ۱۳۹۸). این کنترل فضا با تقسیم آن به قطعات کوچک‌تر انجام می‌شود تا این فضاها به راحتی به املاک خصوصی منتقل شوند. جغرافی‌دانان، برنامه ریزان و جامعه شناسان معمولاً کالاهایی مانند زمین شهری را تنها از نظر ارزش کاربری مورد بحث قرار می‌دهند و کمتر به ارزش مبادله‌ای آنها توجه می‌کنند. این در حالی است که ارزش مصرف و ارزش مبادله در یک رابطه دیالکتیکی باهم قرار می‌گیرند (هاروی، ۲۰۰۹). همین ارزش مبادله‌ای فضا است که رانت زمین را در سیاست‌های شهری ایجاد می‌کند و نتیجه آن شکل‌گیری رقابت‌های فضایی سوداگرانه است. املاک و مستغلات شهری در اقتصاد نئولیبرال یک کالا محسوب می‌شوند و چون مکان و فضای ثابتی دارند با سایر کالاها متفاوتند. این به مالکان نوعی حق انحصاری برای استفاده از مکان می‌دهد. زمانی که این ویژگی تحت سیاست‌های تعیین‌شده به نفع مالکیت خصوصی قرار گیرد، می‌تواند تأثیرات عمیق و تعیین‌کننده‌ای بر نحوه استفاده از زمین و مسکن شهری و قیمت آنها بگذارد. به همین دلیل بحران امروز مسکن را می‌توان در خرید و فروش مسکن نه به دلیل ارزش مصرفی آن، بلکه در راستای ارزش مبادله‌ای آن دید؛ یعنی مسکن در بازار آزاد به کالایی تبدیل شده است که از دسترس بسیاری از شهروندان خارج است. درحالی‌که می‌دانیم مسکن می‌تواند نقش اساسی در سازمان‌دهی اجتماعی فضا داشته باشد. مسکن مکانی است که فضا به مکانی تبدیل می‌شود و خانواده، هویت فردی، روابط اجتماعی و اهداف جمعی در آن شکل می‌گیرد. مسکن یک کالای معمولی نیست زیرا مردم بیشتر عمر خود را در خانه می‌گذرانند و کیفیت زندگی در آن بر موقعیت اجتماعی، سلامت جسمی و روانی و شخصیت آنها تأثیر می‌گذارد. در نتیجه نگرش سودمحور منجر به شکل‌گیری سبک زندگی با اخلاق فردی و منفعت طلبانه در بین شهروندان شهر می‌شود که تنها نتیجه آن افزایش انزوای فردی، اضطراب و اختلالات روانی و بیگانگی با خود، فضا و جامعه است. کاستلز در یک پیشگویی شوم از شهرهای آینده صحبت می‌کند. پیش‌بینی او از این شهر وضعیت فاجعه باری را به تصویر می‌کشد. او این شهر را به‌عنوان یک کلان‌شهر استثمارگر با سرکوب و کنترل شدیدتر، حومه‌های پراکنده، انزوا و بیگانگی شهروندان از یکدیگر می‌داند. این شهر دارای

جمعیت بیشتر، مراکز خرید گران‌تر، مرکز شهر شلوغ‌تر و بزرگراه‌های فرسوده‌تر از قبل است. خدمات خصوصی و شکننده شهری، خشونت فردی، گسترش محله‌های فقیرنشین نسبت به مناطق ثروتمند، جنبش‌های شهری ضعیف و سرکوب‌شده و برنامه‌ریزی اجتماعی ضعیف از دیگر ویژگی‌های چنین شهری است (فاینستاین، ۱۹۹۴). این‌گونه است که شهروندان در شهرهای بزرگ گذشته‌ای ندارند. همه‌چیز مجموعه‌ای بی‌پایان از افراد منزوی، تنها و عصبانی است. مصرف‌کنندگان، فروشندگان و همه در فضایی بیگانه و درعین حال بدون ارتباط با یکدیگر، بحران‌های حاد ناشی از سیاست‌های نئولیبرالی به آشکارترین شکل در فضای شهری ظاهر شده است. بحران دوقطبی اقتصاد و جامعه در قالب محله‌های مختلف ثروتمند و فقیر، بحران مالی در قالب تسخیر فضا‌های شهری توسط سرمایه‌های مالی و تبلور اکثریت دارایی‌های بانک‌ها در قالب املاک و مستغلات. بحران انبوه نیازمندان به مسکن و سرپناه در برابر انبوه خانه‌های خالی. بحران عدم دسترسی کافی به منابع مورد نیاز برای بازتولید اجتماعی از جمله غذا، بهداشت، پوشاک، آموزش، ورزش و تفریح در برابر کالایی شدن روزافزون همه این نیازها. بحران محیط زیست و هوا و خاک و آب در برابر محیط کالایی شده و بحران به حاشیه راندن فرهنگ متعالی و فرهنگ مترقی در برابر جولان سلبریتی‌ها و فرهنگ ابتذال. همه آنها مظهر بحران‌های جاری در شهرهای نئولیبرال ما هستند. نگاه شود به جدول شماره (۲).

جدول شماره ۲. پیامدهای شهری شدن سرمایه

سرمایه و فضای شهری		
ابعاد	رویکرد	پیامد
سیاست	سرمایه‌داری مالی	- تضعیف شدن برنامه‌ریزی شهری
	جهانی‌سازی	- کاهش نقش وظایف دولت‌های ملی و محلی نسبت به فضا و جامعه
	نئولیبرالیسم	- تشدید کنترل پلیسی بر فضای اجتماعی
	اقتصاد سیاسی فضا	- افزایش میزان اثرگذاری بخش خصوصی بر فضا
		- مقررات زدایی از قوانین اجتماعی و فضایی به نفع بخش خصوصی
		- شکل‌گیری رقابت‌های فضایی

<p>- مدیریت شهری سودمحور</p>		
<p>- کالایی شدن فضاهای اجتماعی - تجاری سازی و تغییر کاربری فضاهای عمومی - اعیان سازی محله های قدیمی - قطبی شدن منطقه های شهری - سرمایه گذاری بخش خصوصی در پروژه های عظیم شهری - تسلط مال ها، برج ها، بانک ها، مراکز تفریحی ورزشی بر فضای اجتماعی - افزایش ارزش مبادله ای فضای شهری و سوداگری آن در بازار آزاد</p>	<p>- خصوصی سازی فضا - محصوریت فضا - تسلط سرمایه بر فضا - باز تولید فضا</p>	<p>فضا</p>
<p>- دسترسی محدود به فضا و منابع عمومی - تضعیف تولید فضای اجتماعی - طبقاتی شدن جامعه - از بین رفتن تعاملات اجتماعی - تشدید بحران زاغه ها و حاشیه نشینی - شکل گیری احساس انزوا و بیگانگی شهروندان نسبت به فضا و جامعه - کالایی شدن مسکن به عنوان یک کالای اجتماعی - خصوصی شدن خدمات عمومی مانند بهداشت، آموزش و حمل و نقل - افزایش آسیب های اجتماعی بر اثر فقر، بیکاری و بی خانمانی</p>	<p>- فضا و زندگی روزمره - دسترسی و فضا - توزیع منابع در فضا - تعلق و فضا - عدالت و فضا - اسکان و فضا</p>	<p>اجتماع</p>

مفهوم حق به شهر

زندگی شهری سطح یا نظم خاصی از واقعیت اجتماعی است که از یک سو به سطح خصوصی و زندگی روزمره و از سوی دیگر به سطح جهانی مربوط می‌شود؛ بنابراین امر شهری ماهیت واسطه‌ای دارد؛ که سطوح جهانی و خصوصی را به هم متصل می‌کند. این در حالی است که امروزه سطح شهری در خطر فروپاشی بین سطوح جهانی و خصوصی قرار گرفته و ابعاد اجتماعی و عمومی آن نادیده گرفته می‌شود (برنر، میدن و واجسموت، ۲۰۱۱). این در حالی است که لوفور (۱۹۹۱) زندگی را تنها پروژه معنادار سیاسی و فکری می‌داند. از دیدگاه او انسان‌ها به‌عنوان موجودات اجتماعی دنیای خود را تولید می‌کنند؛ بنابراین نه در تاریخ و نه در جامعه چیزی نیست که تولید نشود. او تأکید می‌کند که زندگی شهری تحت انباشت و تسلط سرمایه بر فضا به کالایی قابل مبادله تبدیل شده است و تعاملات اجتماعی به‌طور فزاینده‌ای در حال از بین رفتن است. در این فرآیند، سرمایه‌داری نه‌تنها زندگی روزمره را تهدید می‌کند، بلکه لوکیشن آن، یعنی فضای اجتماعی را نیز اشغال کرده است (الدن، ۲۰۰۷)؛ بنابراین لوفور دیگر این نوع شهرها را متعلق به شهروندان نمی‌داند و به دنبال نجات انسان‌ها و اعاده حق آنها به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگران شهر از شرایط مسلط حاکم است. او در صدمین سالگرد کتاب سرمایه مارکس، نظریه معروف خود را در مورد حق بر شهر به‌عنوان واکنشی به فضاهای موجود ارائه کرد (مریفلد، ۲۰۱۱). سؤال مهمی که ذهن او را به خود مشغول کرد؛ این بود که ریشه حق بر شهر کجاست؟ به نظر او، شهروندان در زندگی روزمره خود به حلقه‌ای از چرخه انباشت سرمایه‌داری در فضا تبدیل شده‌اند. شهرها که در منطق درونی نظام سرمایه‌داری با انباشت روزافزون و بازتولید بی‌پایان آن گرفتار شده‌اند، فرصت ایجاد فضایی پویا و قابل دسترس را برای رفع نیازهای زندگی شهروندان از دست داده‌اند (پورسل، ۲۰۱۴). به همین دلیل، لوفور جنبه‌های اجتماعی و فضایی شهر را در کنار هم دید تا نظریه خود را توضیح دهد. نظریه او به‌عنوان مبارزه‌ای است برای بیگانگی زدایی از فضای شهری که با ادغام شهروندان در یک شبکه اجتماعی گسترده رقم خواهد خورد. حق بر شهر بسیار فراتر از آزادی فردی برای دسترسی به منابع است؛

زیرا که آن، حق تغییر خود، از طریق دگرگونی شهر برای دستیابی به زندگی متفاوت است (کافمن و لباس^۱، ۱۹۹۵). این حق از یک منظر فریادی است که در برابر درد و بحران روزمره برمی‌خیزد و از منظری دیگر مانند درخواستی است که هدف آن حذف احساس بیگانگی از معنای زندگی است (هاروی، ۲۰۰۸). فریاد از جانب کسانی است که نیازهای مستقیم دارند و اساسی‌ترین نیازهایشان برآورده نمی‌شود. کسانی که از منافع زندگی انسانی محرومند. بی‌خانمان‌ها، گرسنگان، زندانیان، کسانی که به دلایل جنسیتی، مذهبی و نژادی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، کسانی که کارشان به سلامتی آنها آسیب می‌زند و کسانی که کمتر از حداقل دستمزد دریافت می‌کنند؛ اما این تمایل بیشتر از جانب کسانی است که به نظر می‌رسد در سیستم سرمایه‌دارانه موجود ادغام و جذب شده و تا حدودی در منافع مادی آن سهیم هستند؛ اما فرصت‌های فعالیتشان محدود و کنش‌های اجتماعی‌شان سرکوب می‌شود. در نتیجه با خود، فضا و جامعه احساس بیگانگی می‌کنند. هنرمندان خلق می‌کنند؛ معلمان، آموزش می‌دهند؛ مخترعان اختراع می‌کنند؛ فیلسوفان فکر می‌کنند؛ جوانان داوطلب می‌شوند. نه برای سود، زیرا معتقدند که این هدف زندگی است. این همان کاری است که دوست دارند انجام دهند. آنها با همان سختی‌هایی روبرو خواهند شد که شهروندان بی‌خانمان، گرسنه، بیمار و فقیر به طرق دیگر با آن روبرو هستند (مارکوزه، ۲۰۱۲).

لوفور در نظریه خود از مفهوم شهروندی استفاده نمی‌کند بلکه از مفهومی هنجاری به نام سکونت وام گرفته است. کارگران فصلی، مهاجران غیرقانونی، گروه‌های آسیب‌پذیر و بی‌خانمان، پناهندگان و مسافران همگی از تعریف شهروندی مستثنا هستند. او معتقد است که شهروندی یک مفهوم حقوقی محدود در رابطه بین دولت و ملت است که ممکن است شامل همه افراد ساکن در یک شهر نشود. درحالی‌که سکونت می‌تواند شامل تمام طبقات و گروه‌های اجتماعی باشد که از فضاهای شهری استفاده می‌کنند (فاینستاین، ۲۰۰۵). ژاک دریدا زمانی به این فکر می‌کرد که آیا می‌توان جهان‌وطنی مدرن را فراتر از دولت - ملت تعریف کرد؟ پاسخ او به این پرسش به طرز شگفت‌آوری شبیه پاسخ لوفور

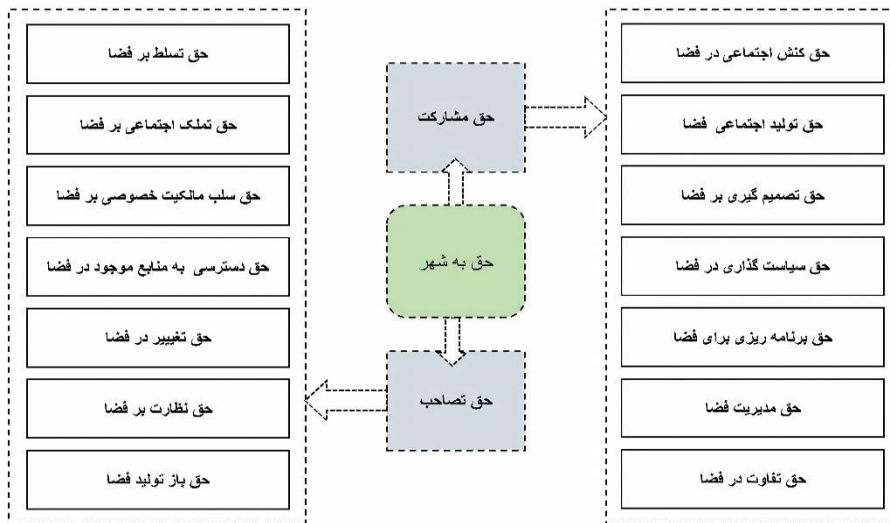
¹ - Kofman & Lebas

در ارائه مفهوم نظریه حق بر شهر بود: از طریق شهرهای خودمختار که توسط خود شهروندان اداره می‌شوند (مریفلد، ۲۰۱۱). حق به شهر یک مطالبه اخلاقی مبتنی بر اصول بنیادین عدالت است. عدالت فضایی را می‌توان اولین مؤلفه در فرموله کردن حق به شهر دانست به طوری که حق به شهر بدون عدالت فضایی وجود نخواهد داشت (سوجا^۱، ۲۰۱۰). عدالت فضایی بیش از یک حق قانونی، یک حق کاملاً انسانی است. درحالی که مطالبه این حقوق از حکومت‌های شهری، سطحی‌ترین گفتمان تئوری حق بر شهر است که تا به امروز در بهترین حالت توسط نظام‌های لیبرال و دمکراتیک در پاسخ به مطالبات شهروندان ارائه شده است؛ زیرا تحقق این خواسته‌ها نیازمند قدرت جمعی برای تغییر شکل فرآیندهای شهری است. با گسترش خودمختاری شهروندان، مردم به طور فزاینده‌ای به قدرت خود پی می‌برند. آنها خود را واجد شرایط‌ترین نامزدها برای مدیریت امور و مسائل شهری خود می‌دانند (پورسل، ۲۰۱۴). لوفور این حق را در آزادی و بازسازی شهر و خودمان معرفی می‌کند و آن را یکی از ارزشمندترین حقوق بشری می‌داند که بسیار مورد غفلت قرار گرفته است (هاروی، ۲۰۰۸).

دستورالعملی که لوفور در مطالبه حق شهر برای شهروندان ارائه می‌دهد درخواست دو حق اساسی برای ساکنان شهر نهفته است: حق مشارکت و حق تصاحب (پورسل، ۲۰۰۲). از دیدگاه وی، حق مشارکت شهروندان را قادر می‌سازد تا در هر تصمیمی که منجر به تولید فضای شهری می‌شود، نقش اساسی ایفا کنند و حق تصرف به معنای بازپس‌گیری فضاهای شهری و بازتولید این فضاها توسط شهروندان به‌عنوان بازیگران اصلی شهرها است. انسان‌ها برای انجام تمام فعالیت‌های روزمره‌شان مانند استراحت، کار، ورزش و تفریح به فضایی نیاز دارند؛ بنابراین افراد با توجه به شیوه‌های مختلف زندگی خود از جمله فعالیت‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از فضاها استفاده می‌کنند. اگر این فضاها را نداشته باشیم، نمی‌توانیم تصمیم بگیریم، نمی‌توانیم بر تصمیم‌گیری‌ها تأثیر بگذاریم و نمی‌توانیم آزادانه عمل کنیم (اندرسون، ۲۰۱۱). حق تصرف و تولید فضای شهری حق زندگی، تفریح، کار، توصیف، احساس تعلق و روابط

^۱ - Soja

اجتماعی در یک شهر خاص است. برای داشتن چیزی، باید آن را مال خود کرد. ساکنان در مطالبه حق به شهر، آگاهانه فضای شهری را برای خود می‌گیرند و آنچه را که متعلق به آنهاست تصاحب می‌کنند (پورسل، ۲۰۱۴). حق مشارکت در تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، طراحی، نظارت، مدیریت و تغییر در فضای شهر به همراه حق بازتولید و تصرف فضا به شهروندان این امکان را می‌دهد تا به قدرت اجتماعی خود برای داشتن شهری عادلانه‌تر پی ببرند. نگاه شود به شکل شماره (۳)



شکل شماره ۳. اصول درخواستی حق به شهر (منبع: نگارندگان)

نظریه حق بر شهر لوفور همچون مانیفستی است که نظریه‌پردازان، پژوهشگران، برنامه‌ریزان و فعالان شهری در کنار جنبش‌ها و تشکل‌های مردمی می‌توانند از آن به‌عنوان چراغ راهی برای رسیدن به شهری عادلانه‌تر از طریق کنش‌های اجتماعی استمداد جویند. آگاهی بخشیدن به شهروندان در راستای مطالبه‌گری حقوق خود بدون چنین مبانی نظری و دستورالعملی امکان‌پذیر نخواهد بود؛ اما آیا تنها آگاهی یافتن شهروندان از مفهوم حق به شهر برای رهایی از شرایط تسلط سیاست‌های سرمایه‌محور بر فضاهای اجتماعی و زندگی روزمره آنها کافی است؟ این سؤالی است با پاسخی منفی زیرا راه‌حل‌های اساسی را در اقداماتی می‌توان جستجو کرد که کنش‌گر باشند و در عین حال بتوانند پایه‌های عمل خود را بر چنین نظریه‌ای بنا سازند. این راه‌حل‌ها

می‌توانند در کنش‌های اجتماعی شهروندان در غالب فرایندی مطالبه‌گر تحت عنوان پراکسیس شهری نمودی مؤثر از خود ظاهر سازند.

پراکسیس شهری

در اصطلاح فلسفی ارسطو از پراکسیس به‌عنوان اعمالی یاد می‌کند که فقط به خاطر خودشان انجام می‌شوند. این عمل با اقداماتی که فقط به دنبال دستیابی به اهداف دیگر هستند متفاوت است. در مفهومی جدیدتر، مارکس پراکسیس را فعالیتی خلاقانه برای انسان‌ها می‌داند که از طریق آن دنیای خود را می‌آفرینند. از دیدگاه او پراکسیس عمل عینیت بخشیدن به انسان است که خود موضوع اصلی جهان است (اوت ویت و باتمور^۱، ۱۹۹۴). معنای پراکسیس را می‌توان در فرآیندهایی جست‌وجو کرد که می‌توانند پارادایم‌های یک نظریه را به‌صورت عملی محقق کنند. یعنی پراکسیس فرآیندی است که یک نظریه را به عمل متصل می‌کند. در نتیجه عملی که مبتنی بر مبانی فکری و نظریه‌های از پیش طراحی شده باشد، پراکسیس شناخته می‌شود. تئوری و پراکسیس را دوقلوهای به هم چسبیده می‌نامند، زیرا اگر نظریه‌ای جدی گرفته شود، باید عملی شود. دوگانگی که به‌صورت ارگانیک درهم‌تنیده‌اند (پورسل، ۲۰۱۴).

در ارتباط با زندگی شهری پراکسیس فرآیند شکل‌دهی کنش‌های اجتماعی شهروندان در بستر فضاهای شهری برای طرح نظریه‌ها، مطالبات و مشارکت‌ها و اقدام عملی برای تحقق این خواسته‌ها است. فیلسوفان، جامعه‌شناسان، برنامه‌ریزان، شهرسازان یا حتی سیاستمداران نمی‌توانند روابط اجتماعی جدیدی ایجاد کنند، اگرچه در شرایط مساعد در نهایت بتوانند به شکل‌گیری این روندها کمک کنند. این تنها خود فرایند زندگی است که ظرفیت و توانایی ایجاد چنین روابط اجتماعی را دارد (هاروی، ۱۳۹۸). به همین خاطر پراکسیس می‌تواند ابزاری برای مشارکت شهروندان و بیان حقوق خود در غالب شکل‌گیری روابط جدید اجتماعی در شهرها باشد. پراکسیس برای کنشگران همزمان و هم فضا را می‌طلبد، یعنی نیازمند فضاهایی است که بتوان روابط زندگی روزمره و

¹ - Outhwaite & Bottomore

تعاملات اجتماعی را برای کنشگران فراهم سازد. هرگونه فعالیت انسانی در قالب پراکسیس شهری تنها با پرکردن یک فضا امکان‌پذیر است. نقش فضاهای عمومی در بروز پراکسیس حیاتی است. فضای عمومی در شهرها بستری برای نشان دادن میزان تحقق مفهوم حق بر شهر محسوب می‌شود. به‌طور مثال هابرماس نابرابری اجتماعی را بزرگ‌ترین آفت فضایی عمومی شهرها معرفی می‌کند، زیرا این نابرابری‌ها باعث تفاوت گروه‌های اجتماعی با یکدیگر در فضای شهر می‌شود. او در نظریه ارتباطی خود، شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی شهروندان را منوط به شکل‌گیری آن‌ها در فضایی به نام عرصه عمومی می‌داند و جایگاه آن را چیزی جدا از اقتصاد و دولت قلمداد می‌کند (کیویستو^۱، ۲۰۰۴). عرصه عمومی از فضاهایی تشکیل شده است که باید بر اساس اصل برابری در اختیار همه شهروندان قرار گیرد و به دور از سلطه یا نظارت فعالان اقتصادی قدرتمند یا مقامات محلی باشد. این فضا مرحله‌ای است که مشارکت سیاسی شهروندان از طریق گفتگو ارتباطات اجتماعی برقرار می‌شود و شهروندان از طریق پراکسیس بر فضا مسلط می‌شوند.

امروزه چالش‌های جهانی دائماً پیرامون فرآیند توسعه شهرها رخ می‌دهند و کلان‌شهرها محل درگیری‌های عظیم بر سر تسخیر فضا هستند. لوفور این درگیری‌ها را فرصتی برای اتحاد شهروندان برای مطالبه حقوق خود از شهر می‌داند و می‌خواهد این خواسته را به یک آرمان و شعار سیاسی تبدیل کند (هاروی، ۱۳۹۷). وی ایجاد یک جنبش اجتماعی گسترده برای دمکراتیک شدن حق شهر را ضروری می‌داند. با نگاهی تاریخی به شکل‌گیری جنبش‌های شهری، چه در مقیاس بزرگ و چه در مقیاس کوچک، می‌توان آنها را جلوه‌ای از کنش‌های اجتماعی در فضاهای شهری دانست. در واقع شهرها پیوسته محل اصلی مبارزات سیاسی، اجتماعی و طبقاتی بوده‌اند. پارادایم حق بر شهر، فراخوانی برای احیای پراکسیس شهری است که از طریق جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌ها و بسیج محلی در سراسر جهان برای تحقق عدالت اجتماعی و زندگی آبرومندانه شهری و احیای حق به شهر تحقق می‌یابد. آنچه از مفهوم تولید فضا استنباط می‌شود، فرایندی

¹ - Kivisto

است که توسط شهروندان پدیدار می‌شود و فضا را از سیستمی که آن را بر اساس افزایش مصرف و کسب سود بیشتر تصاحب کرده است، پس می‌گیرد. ظهور پراکسیس در شهر مستلزم نوعی سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی از پایین به بالا است تا با ایجاد شبکه‌های شهری دموکراتیک، خواسته‌های شهروندان را اجرا کند. این ظرفیت شهروندان را وادار می‌کند تا قدرت خود را کشف کنند و فضایی را که توسط سرمایه احاطه شده است، پس بگیرند (پورسل، ۲۰۱۳). شبکه‌هایی مانند اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌ها و انجمن‌های مردمی مستقل می‌توانند با کنش‌های اجتماعی این مطالبات را دنبال کنند.

در عصر حاضر جنبش‌های جدید شهری برخلاف نوع کلاسیک خود ماهیت طبقاتی خاصی ندارند. این جنبش‌ها شامل ائتلافی از طبقات متعدد شهری است که از طریق رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی جدید برای بسیج اعتراضات مسالمت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز در مقیاس محلی تا جهانی ظهور می‌کنند. اگر در گذشته جهت‌گیری‌های جنبش‌های شهری حول بحران مسکن، حمل‌ونقل، خدمات عمومی و اجازه به وجود می‌آمد، اما اکنون مطالباتی حول موضوع فضا و توقف توسعه نئولیبرالی شهرها شکل می‌گیرند (هاروی، ۱۳۹۷). مطالبه آزادی فضا در کانون بسیاری از اعتراضات شهری و جنبش‌های اجتماعی اخیراً مشهود است. شعارهای این جنبش‌ها اغلب حول محور مفهوم فضا شکل می‌گیرد؛ مانند شعار «خیابان‌ها را پس بگیرید»، «شهری دیگر ممکن است» یا «وال استریت را اشغال کنید» بازتاب جهانی داشته است. تقاضا برای حق شهر به تدریج در حال تبدیل شدن به یک شعار ویروسی در سراسر سیاره ما است، زیرا مسائل و چالش‌های ناشی از توسعه شهری نئولیبرالی در چند دهه اخیر به آن اجازه ظهور هر چه بیشتر داده است (برنر، مارکوزه و مایر، ۱۳۹۸).

با بررسی و تحلیل جنبش‌ها و کنش‌های اجتماعی شهری اخیر می‌توان ادعا کرد که این‌گونه حرکت‌ها می‌توانند در آینده به یک قدرت سیاسی مؤثر تبدیل شوند و می‌توان انتظار داشت که بتوانند به خواست و مطالبه اجتماعی بسیاری از شهروندان پاسخ دهند؛ اما نکته‌ای که در این میان وجود دارد، انتقادی است که می‌توان به نوع ارتباط این جنبش‌ها وارد ساخت و آن اینکه هیچ رابطه سازمان‌یافته‌ای بین آنها دیده نمی‌شود. این

کنش‌های اجتماعی هنوز فاقد یک وحدت عملی خاص هستند که از طریق آن بتوان آنها را در مقیاس جهانی سازمان داد. هم اعتراضاتی که در جغرافیای شمال جهانی ظاهر می‌شوند و هم اقداماتی که در جنوب جهانی شکل می‌گیرند، هنوز قادر به ایجاد رابطه متقابل، قوی و هم‌افزایی نیستند. آنها هنوز خود را سازمان‌یافته نمی‌بینند. اگرچه بسیاری از خواسته‌های این جنبش‌ها یکی است، اما حول یک شعار و بخشنامه مشترک متحد نشده‌اند. با این حال، ما به شکل‌گیری یک شعار و دستورالعمل مشترک برای چنین حرکت‌هایی در آینده کاملاً امیدواریم آن را در نظریه حق به شهر لوفور جستجو می‌کنیم. نظریه حق بر شهر لوفور به ما نشان می‌دهد که می‌توان به شکل‌گیری پراکسیس شهری حول یک مانیفست مشترک به‌عنوان یک شعار و دستورالعمل واحد برای کنش‌های اجتماعی مطالبه‌گر شهری امیدوار بود. شاید در نگاه اول مطالبات همه این اقشار شهری یکسان نباشد اما در روند مطالبه حق شهر متوجه می‌شوند که ریشه اکثر محرومیت‌هایشان مشترک است. ائتلاف حق به شهر و پراکسیس شهری این پتانسیل را دارد که تعداد زیادی از مطالبات شهری را زیر یک پرچم واحد متحد کند. این اتحاد می‌تواند یک چالش واقعی برای سرمایه‌داری جهانی با تفکرات نئولیبرالی آن باشد. همانگونه که مارکوزه اشاره می‌کند می‌توان پیوند بین نظریه حق به شهر و پراکسیس شهری را در سه مرحله «شفاف‌سازی، افشا کردن و پیشنهاد دادن» تبیین کرد (پورسل، ۲۰۱۴). شفاف‌سازی در واقع تحلیل ریشه‌ای مسائل و چالش‌های جوامع در فضاهای شهری است که در زیر سلطه سیاست‌های سرمایه‌محور امکان بروز تولید فضاهای اجتماعی آن تضعیف و حق ساکنانش نادیده انگاشته می‌شود. این تحلیل‌ها از طریق پژوهش‌ها و تحلیل‌های انتقادی نظری حاصل می‌شوند. افشاگری، مرحله تبیین و انتقال این تحلیل‌ها در راستای آگاهی بخشیدن به شهروندان در ارتباط با شناخت حقوق اجتماعی آنان نسبت به شهرهایشان است. درنهایت، پیشنهاد می‌تواند عمده‌تاً راه‌حل‌های اجتماعی و سیاسی باشد که برای سازمان‌دهی شهروندان در قالب یک کنش اجتماعی به نام پراکسیس در فضا شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

ما در این پژوهش با تبیین نظریه‌های انتقادی شهری در مورد چالش‌های شهری موجود، سعی کردیم سیاست‌های فضایی حاکم بر شهرها را آشکار کنیم و نشان دهیم که چگونه تفکر نئولیبرالیستی همگام با جهانی‌سازی در چند دهه اخیر معنای زندگی شهری را تغییر داده و ساختار اجتماعی و کالبدی فضاها را تحت تسلط و انباشت سرمایه قرار داده است. ما این سیاست‌های فضایی را که از دهه ۷۰ میلادی با چرخش سرمایه از بخش تولیدی- صنعتی به فضاها شهری ظهور کرده‌اند، در تضاد با حق شهروندان نسبت به فضاها زندگی روزمره می‌دانیم. در ادامه با تبیین و تحلیل رابطه دیالکتیکی موجود در تولید فضا که بین سرمایه، سیاست و جامعه در جریان است سعی نمودیم پیامدهای مخرب و چالش‌زای ابعاد سیاسی و اقتصادی مؤثر بر فضاها شهری حال حاضر را افشا سازیم و با تأکید بر ابعاد اجتماعی تولید فضا به دنبال رویکردی جایگزین باشیم. بحث ما این بود که تسلط و انباشت سرمایه بر فضا پیامدهایی مانند خصوصی‌سازی گسترده، اعیان‌سازی مناطق شهری، کالایی شدن مسکن، سوداگری در املاک شهری، مدیریت شهری سودمحور، انزوا و ازخودبیگانگی جامعه، از دست رفتن فضاها عمومی، تضعیف فضاها اجتماعی و درنهایت نادیده انگاری حق به شهر را در پی داشته است. به همین دلیل ما به دنبال تغییر شرایط موجود از طریق مشارکت جوامع شهری همراه با کنش‌های اجتماعی آنان در این فضاها هستیم، هرچند که معتقدیم کنش‌های اجتماعی تا به امروز برخلاف نظام‌های سیاسی و مالی از ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر برخوردار نبوده‌اند. با این حال، همچنان امکان احقاق حق به شهر را در وحدت همه آنها در یک مقیاس جهانی تحت شعار حق به شهر لوفور دنبال می‌کنیم. ما معتقدیم ائتلاف نظریه حق به شهر با پراکسیس شهری می‌تواند شهروندان را در تمام بخش‌های جامعه درگیر سازد و با امکان کنش‌های جمعی که برای شهروندان فراهم می‌کند، این توانایی را خواهد داشت که از طریق مشارکت و مطالبه‌گری آگاهانه فضای شهرها را از تسلط سرمایه آزاد نماید.

در پایان با استخراج شاخص‌های سیاسی، اجتماعی و فضایی مبتنی بر نظریه حق به شهر به ارائه یکسری از راهبردهای جایگزین در مقابل شرایط سرمایه‌آبانه موجود و حاکم بر فضاهای شهری می‌پردازیم. نگاه شود به جدول شماره (۳).

جدول شماره ۳. پیشنهادات پژوهش

راهبرد		
اهداف	اقدامات (از طریق فرایند پراکسیس شهری)	ابعاد
شهری دمکراتیک با مشارکت اجتماعی	<ul style="list-style-type: none"> . مشارکت سیاسی فعال اجتماعی . نهادسازی و تشکلیابی گروه‌های متعدد شهری . مطالبه‌گری اجتماعی از نهادهای مؤثر بر فضای شهری . شفافیت نهادهای سیاسی و اقتصادی مؤثر بر فضای شهری . پاسخگویی مدیریت شهری در برابر مطالبات اجتماعی . حکمروایی مشارکتی توسط سازمان‌یافتگی از پایین به بالا . نظارت اجتماعی بر فضا و تعاملات شهری . آزادی فعالیت جنبش‌ها و گروه‌های اجتماعی در فضا . تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری مشارکتی . برنامه‌ریزی و طراحی شهری اجتماعی محور 	سیاست
شهری با عدالت فضایی	<ul style="list-style-type: none"> . تملک عمومی بر فضاهای شهری . حضور و تسلط اجتماعی بر فضاهای شهری . برخورداری از حق سکونت در فضا . دسترسی برابر به فضاهای شهری . سلب مالکیت بخش خصوصی بر فضاهای عمومی شهر . جلوگیری از اقدامات مبادله‌ای و سودمحور در فضای شهری . تأکید بر ارزش مصرفی فضاهای شهری . مبارزه با قطبی شدن فضاهای شهری . جلوگیری از سیاست‌های اعیان‌سازی فضاهای شهری 	فضا

<p>. تولید و بازتولید اجتماعی فضای شهری</p>		
<p>. تعاملات و کنش‌های اجتماعی فعال در فضاهای شهری . برخورداری از عدالت اجتماعی . دسترسی برابر به منابع شهری . دسترسی همگانی به فضاهای عمومی و تفریحی . برخورداری از مسکن اجتماعی . احساس تعلق فضایی و تعاون و همکاری اجتماعی . مبارزه با شکاف طبقاتی و فقر در جامعه شهری . برخورداری از حق اشتغال رسمی در فضای شهری . برخورداری از امنیت فضایی . برخورداری از بهداشت، آموزش و خدمات عمومی شهری و نیز محیط زیست سالم شهری</p>	<p>شهری با جریان زندگی روزمره و جامعه‌ای پویا</p>	<p>اجتماع</p>

منبع: نگارندگان

منابع

- افروغ، عماد. (۱۳۹۴). فضا و جامعه: فضای شهری و نابرابری اجتماعی ارائه الگویی برای جدایی‌گزینی فضایی و پیامدهای آن. تهران: نشر علم.
- برنر، نیل؛ مارکوزه، پیتر و مایر، مارگیت. (۱۳۹۸). شهرها برای مردم نه برای سوداگری. محمود عبدالله‌زاده. تهران: نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- پیران، پرویز. (۱۳۷۰). دیدگاه‌های نظری در جامعه‌شناسی شهر و شهرنشینی. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۴۰، صفحه ۶۹ - ۶۴
- حاتمی‌نژاد، حسین و فرجی مولایی، امین. (۱۳۹۲). نتولیرالیسم و تأثیر آن بر فضای شهری (نمونه موردی: شهرهای انگلستان). فصلنامه علمی پژوهشی اطلاعات جغرافیایی سپهر، دوره ۲۲، شماره ۸۵، صفحه ۲۴ - ۱۸

-
- رفیعیان، مجتبی؛ نوذری، کمال و قاسمی، ایرج. (۱۳۹۸). تحلیل گفتمان عدالت فضایی در سند سیاست‌گذاری مدیریت شهری. فصلنامه جغرافیای اجتماعی شهری، دوره ۶، شماره ۱، صفحه ۸۹-۷۱
 - شکویی، حسن. (۱۳۸۳). فلسفه جغرافیا. تهران: نشر گیتاشناسی، چاپ دوازدهم.
 - شورت، جان، رنه. (۱۳۸۸). نظریه شهری ارزیابی انتقادی. ترجمه کرامت‌اله زیاری، تهران: نشر دانشگاه تهران
 - کلانتری، عبدالحسین و صدیقی کسمایی، مینو. (۱۳۹۶). از مطالبه حق به شهر تا شکل‌گیری انقلاب شهری. مجله جامعه‌شناختی شهری، دوره ۷، شماره ۲۳، صفحه ۵۳-۷۷
 - هاروی، دیوید. (۱۳۸۷). شهری شدن سرمایه. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران: نشر اختران.
 - هاروی، دیوید. (۱۳۹۷). تجربه شهری. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران: نشر اختران.
 - هاروی، دیوید. (۱۳۹۸). از حق به شهر تا شهرهای شورشی. ترجمه خسرو کلانتری و پرویز صداقت. تهران: نشر آگاه.
 - Ache P, Anderson H.T, Maloutas T, et al. (2008). Cities between competitiveness and cohesion, Springer. Geo Journal Library 93: 3-18.
 - Anderson N (2011). Social Infrastructure as a Means to Achieve the Right to the City. In Architecture Conference Proceedings and Presentations.
 - Beumer C (2017). Sustopia or Cosmopolis? A Critical Reflection on the Sustainable City. Sustainability Journal, 9(5): 845.
 - Bidou-Zachariasen C (2003). Retours en ville - des processus de "gentrification" urbaine aux politiques de "revitalisation" des centres. Paris, Descartes Cie, collection, Publication: Paris Decartes. European Journal of Geography.
 - Brenner N (2009). What is the critical urban theory? Journal City 13(2-3): 198-207
 - Brenner N, Madden D and Wachsmuth D (2011). Assemblage urbanism and the challenges of critical urban theory. Jornal City 15(2): 225-240.

- Brenner N (2017). *Implosions/Explosions: Towards a Study of Planetary Urbanization*. Berlin: Jovis, pp. 14-35.
- Broomhill R (2001). Neoliberal globalism and the local state: a regulation approach. *Journal of Australian Political Economy* 48(1): 115-140.
- Davis M (2006) Fear and Money in Dubai. *New Left Review* 41: 47-68.
- Elden S (2007). There is a Politics of Space because Space is Political: Henri Lefebvre and the Production of Space. *Radical Philosophy* 10(2): 101-116.
- Fainstein, S. (1994). "Justice, politics, and the creation of urban space". Center for Urban Policy Research, Rutgers, and the State University of New Jersey.
- Fainstein S (2005). Planning Theory and the City. *Journal of Planning Education and Research* 25(2): 121-130.
- Foroughmand H (2018). Schools and Skills of Critical Thinking for Urban Design. *Journal of Urban Design* 32(5): 763-779.
- Govers R and Go F (2016). *Place Branding: Glocal, Virtual, and Physical Identities, Constructed, Imagined, and Experienced*. Springer press.
- Gunder M and Hillier J (2016). *Planning in Ten Words or Less: A Lacanian Entanglement with Spatial Planning*. Published by Routledge.
- Hall T and Hubbard P (1996). The entrepreneurial city: new urban politics, new urban geographies? *Progress in Human Geography* Vol. 20(2): 174-153.
- Harvey D (2007). *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford University Press.
- Harvey D (2008). The Right to the City. *New Left Review* 53: 23-40.
- Harvey D (2009). *Social Justice and the City*. University of Georgia Press.
- Harvey D (2012). The Urban Roots of Financial Crises: Reclaiming the City for Anti-Capitalist Struggle. *Socialist Register* 48.
- Hesketh C (2017). *Spaces of Capital - Space of Resistance, Mexico, and the Global Political Economy*. Ph.D. thesis, University of Georgia Press.
- International Monetary Fund (2016). *Neoliberalism: Oversold?* Finance & Development 53(2).
- Katharine N (2009). Critical Development Studies and the Praxis of Planning. *Journal City* 13(2-3): 219-229.
- Kivisto P (2004). *Key Ideas in Sociology*. SAGE Publications.
- Kofman E and Lebas E (1995). *Writing on Cities*. Published by Wiley-Blackwell.
- Lefebvre H (1984). *Everyday Life in the Modern World*. Published by Routledge.

- Lefebvre H (1991). *The Production of Space*. Published by Basil Blackwell.
- Lefebvre H (2009). *State, Space, World, Selected Essays*. Edited by Neil Brenner and Stuart Elden, University of Minnesota Press.
- Lefebvre H (2014). *Critique of everyday life*. Published by Verso.
- Marcuse P (2012) *whose is Right to the City*, in *Cities for People, Not for Profit*. Routledge Press.
- Macleod, G. and Jones, M (2011). "Renewing Urban Politics". *Urban Studies* 48(12): 2443-2472.
- Merrifield A (1993). *Place and Space: A Lefebvrian Reconciliation*. Royal Geographical Society (with the Institute of British Geographers) 18(4): 516-531.
- Merrifield A (2006). *Henri Lefebvre A Critical Introduction*. Published by Routledge.
- Merrifield A (2011). *Fifty Years on the Right to the City*.
- Outhwaite W and Bottomore T (1994). *Dictionary of Twentieth-Century Social Thought*. Published by Wiley – Blackwell.
- Piketty T (2017). *Capital in the Twenty-First Century* Paperback. Harvard University Press.
- Purcell M (2002). *Excavating Lefebvre: The right to the city and its urban politics of the inhabitant*. *GeoJournal* 58(2-3): 99-108.
- Purcell M (2013). *The Right to the City: the struggle for Democracy in the urban public realm*. *Policy & Politics* 41(3): 311-327.
- Purcell M (2014). *Possible Worlds: Henri Lefebvre and THE Right to the City*. *Journal of Urban Affairs* 36(1): 141-154.
- Schmid C (2008). *Henri Lefebvre's Theory of the Production of Space; towards a three-dimensional dialectic*. Published by Routledge.
- Scott A and Stopper M (2015). *The Nature of Cities: The Scope and Limits of Urban Theory*. *International Journal of Urban and Regional Research* 39(1): 1-15.
- Smith N (2002). *New Globalism, New Urbanism: Gentrification as Global Urban Strategy*. *Journal Antipode* 34(3): 427-450.
- Soja E.W (2010). *Seeking Spatial Justice*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- United Nations Human Settlements (2016). *Development and Globalization Fact and Figures, Goal 11: Sustainable cities and communities*.
- Van. Toorn R (2007). *Contesting Neoliberal Urbanization*. International Architecture Biennale Rotterdam Press.
- Watson V (2006). *Deep difference: Diversity, planning, and ethics*. *Planning Theory* 5(1): 31-50.